

کتابخانه  
موزه و مرکز اسناد  
ایران



۹۹۹

بازدید شد  
۱۳۸۱

روشن

۱۲۷۹

کتابخانه مجلس شورای ملی

اسم کتاب: بحالغیر

مؤلف:

موضوع تألیف: لغت

مؤسسه: ۱۳۰۲

شماره دفتر: ۱۴۱۲

۸۶۱

کتابخانه  
مجلس شورای ملی



۲۰۰

في نسخة علي بن النعمان

نجانی بدو الحرم

نصفه طلایی

ولا ايضا

هراغ کم بنیاد و بره بیش

ایا غلہ دوسندو کی اخون ناپ

و در این کتب راجحه به الله



خدا بیخ و ثمانی در پیش. در خدا یز باطن جلالت. و عمر و الی الله که شرح کند خدا  
از بهر اسلام. و پر کند شعور است از دل نام. و درود و سلام. و تقویای نام.  
بر روح پاک سید الانام. محمد مصطفی علیه السلام. و بر ارواح ال و انتخاب او  
یاد. ما مختلف الایمن بین العباد. و بعد بین میگوید ضعیف شکسته  
یال. و عیفت برشته حال. الموصول مایال. بالطف للاله. و عون العیله.  
لطفاً الله ابن الی یوسف الحلی. مشکوٰۃ ساعیه. و جعل الی الخیر داعیه.  
گرچون بهر منبسط زبان طاعت. کتاب جامع و بر لطافت. بر ریشه تفکام شده  
بودم. و بانواع قوانین و لطایف آریدم. و بنام بحر الغرایب اشتباه داشته  
و سر کسی بروی دستی فراشته. اندر مشکوٰۃ کشد که شود کشند. بر سوره  
خیر تر و داشتند. بس بر ص و بیارایشان رفتی بردم. و قصد توضیح این کتاب  
کردم. و شرح او را بر دو دفتر تقسیم کردم. و در هر دفتر مقدمه بر آن فرمود  
تعلیم. و الله العلم الحکیم. **دفتر اول** **در بیان لغات**

بیا بیایات ثقات مرثیه ترتیب و فیهی. و لطف الله المتوق والمجا و اولم  
**وقد لالنا** آ همه مقتود که عیال دلم اوقات استقام و ادوات ندارد  
 رس شاعر لری بعض اوقات اظهار اذغال ایراز کو میا که آنرا که قافیه و فتنیه در  
 استعدی. بهم چون بود مهر و کین که چو نیک. ابا اکین که سافت سکن  
 فرد و سه. ایراد او ده و هفت شد که فذای. که شد بهر یک نرا و ارعای  
 لطیف. ای جرم دارا که شکم و جور. گندی که سر ترا جور و دور  
 و الف سان که استعدی آخر ترا و لاشه علامت نادر. شایا. و خدا و نوا و سر و راجی  
 و کاه اول که استعاشه و نذر مقامند ایراد او نور. شیخ سعدی. درد او ناله  
 غنا هم زدست رفت. دست می رسید که یکیم غنا و دست. و کاه اول که  
 ترکیب کرده الف که نیک و صلح تو مثل او نور. سپر ازیم و سر ابالایک. و کاه  
 اول که محض از یک کور شود میا که کرا و نذغی و اول نهاد و غنی علی السویه اول را  
 معاده. لطیف. که تم که قد تو سر و نازست. گفت غنی قدم در از دست. و لغت  
 اطلاق خود فرس شاعر لری نوک شعر لری آخرت چوق کلور. شاکر بخاری  
 با شری درون بر مثال سمندر. حیدون باب افزون چون ننگ. الف مد و که بعین  
 مضار و افعال اوله از دست فرس شاعر لری نوک شعر از دست واقع اولش در شود که  
 از دست تجرد او پس استعاشه به غنی کلور که دق غالی دکل دریا محض از یک کور با که نیک  
 اذغال و انش در. و دوی. چون کرد دپای و از پامیان. استخوانیت غنا و همچنان.



و یا خود آنکه در پی این بودی گفت در و آردین و آردین کی و هم آمدن لفظند سینه  
 ام که تا بیا بیا کور و اندک بایک که اول که سارک شوق با دین تو بیا و لفظ و آرد  
 حافظ شیرازی . حافظ چو پا داشت که گاه می نوازد . رخسار زلفت منها باز آید ز تو .  
 و فاعل متون در که هر سینه ام چو بعضی ترکیب کرده و صفت استعمال اول نور و صفت ترکیب  
 دیر لر پس معنی دان و خود در شانس اول نور معلوم اولی که خوش آیند و پنهان آیند  
 و جفت آیند بر من خوش آید و پنهان آید و جفت آید و یک جایز اول و بوند در که ترکیبی معانی  
 جلی جلاله و غم ناله خود را بر بعضی کند و لفظی زیرا که وجودی کند و دانست که متضاد  
 غیره احتیاج بوق در بوسوز باعتبار الاصل در شادی علم خاص اولش در غیره اطلاق اولش  
 کفر در جایز دکل در ملک ترکیب اصل تصد و کند . آمد بر من که من رسوالم . کفر تو  
 برو که من خدایم **آب** سو و روم تاریخن بر ایک آید که آغوش دیکه شود  
**آباد** شین و سوز معنی و جمله تحسین در آفرین معنی . شرفی . زکریا در کار بدین پادشاه  
 باد آید . که کرد ملک جمان را بعد و داد آید **آبادان** شین اولن میر **آبادان**  
 شینک عارت معنی **آبان** بر ایوکت آید و تاریخی قوس قدیم دین و تاریخی جلایان  
 تاریخی جلایان متعین آورده کونی آید و تاریخی فرسد کیسه اعتباری اولند و غنای  
 او تر و ایار و گیر و دورا یار میریک اعتبار را بر لایزال الله شرح اولند و هم فرس  
 آید و یوکت و غنی کونی که آبان آید . بیام آید لر آبی و کون آدی شفق اولد و غنای  
 او تر و **آب** شین معنی که دول و دوش آید اول **آب** شین معنی که متضاد دنی دیر

هفت مضرره

آرد

**آب** نور فاعل مضرره و زنه صفت در صولابی و صولابی دیکه اولد و لفظ و شین و فاعل  
 اولی صولابی یک سیه صولابی معنی . لطیف . درین آبوز کس نکشت آبوز . که آرد  
 بکشت نشد تیره تر **آب** اولی آب شرب در صولابی صولابی آبوز و فاعل  
 ترکیب در صولابی و صولابی معنی و انور سنی در سیر و تر فایه سینه استعمال اولند  
**آب** شین آب جریح معنی و انور سنی در دشت و مشت فایه سینه استعمال اولند  
 حضرتی بر سر باد سوز و موج بلند . تا یک آبوزستان افکند **آباد** و سوز سینه  
 تاز و ترا اول آنوک و صفت استعمال اولند **آبان** صولابی دیکه اولد و لر زیرا که  
 دان لفظ هر سینه که آفر نه اولش و اولی سینه جمله دلالت آید و سوز دان و  
 ناک دان کی پس برده که صولابی اولر آبان دیر صولابی و اولد که دیر و فاعل  
 دیر لر سانه معنی **آب** شین ابروی **آبان** زبون . لطیف . که چشمت آید نوان  
 در دمان فایان . دیکه همچون علق روی بوی خوش آید من **آب** و غنی  
 آشوک و زنه کلن آوری که عزیز زریقا . دیر لر **آب** شین پستراخ آبخانه معنی  
 عاتق خریف لای و سوز دیر لر **آب** شین لکوا اولن در شین **آب** شین پختی که عرق  
 قریس دیر لر **آب** شین . سیراخ آبخانه و آب بر معنی . قریح الذمیر . نه می باز  
 شناسند غیر از سر کین . نه یکستان شناسند را بشنکاه **آب** شین صولابی معنی  
 صولابی یک بر که آدم و طوار آوردن صولابی و انور سنی در سیر و تر فایه سینه  
 استعمال اولند و حال معنی . که با شین حکمت دل تو راه برد . که کدایی نه خود در





مستند و بر آید و تاریخ فرس قدیدن و تاریخ جلالی دن تاریخ جلالیه مستند آخر  
کوزای تاریخ فرس کسب اعتبار اولغ و قون اوترو ایلاز و کیر و ذوراید و تم  
ایکریوک طغر نجی کونی که آذریند برام ایلاز و انوری که آذر معاند استقال  
اتش در پیشک تمبیلندند. اگر تکلیک اوشدنا آمو. و کره طبع اوشد بر آذر. چرا  
بازد بطن این در دریا. چرا نیز در نیک کن شک اذفر. و آخر قصیده ده ددی. همیشه  
تا بود دی پیش از اموز. همیشه تا بود دی پیش از آذر **آذرین** بیدرم صاعقه  
رودکی. نه با نوزین زمانه پس گفتم. اگر بر مایه آذرین **آذرین** محنت  
و غصه. بوشکور. ز فرزند بر جان منت آذرینک. تو از بهر روز و شب نیت  
**آذرین** افسوس آذرینک اوده جان کافر. لطیف. اگر رخ نماید بدین شیوه  
شود اهل اسلام آذرینک قوم لری که ایک پاره اولر. شمس فری  
زین سبب گنجی شرا. از مد و مهر پسته آذرینک عادت و آرایش بر پاد  
شهر کلده و کله خلق قرشو چهر لریول و زرنغ کوشکلر طوغور لر اول کوشکلر آذرین  
دیر لر. ایر معری بویک معنای بریتیم فی ایلدی. تا ز شکم گرفته بر کشت آذرین  
فرم کردن قاصد شاق را آذرین بود آذرین جمع کوئی **آراستن** و **آرستین** بر ملک سینه  
زینت ایلمک پستیل تنه سینه بایه قلب اولور آرایه و آراستد دیر لر. نوای چشما  
پستیار مسو غره برین چشمن دلاویز. کلین چشمن دلاویز تر عشق من آراست  
عشقی. بنام کینشت آراسته بادا. پستای شکار شعر و خطبه تا **آرام** قرا رهم صدر

بخوان

و صیغه امر و وصف ترکیب **آراستگاه** و **آراستک** قرا راجه یک **آرامیدن** قرا راجه یک  
دو نیک **آراست** بریش دیک اولر اما بزرگ معنای شایع اولش در **آرد** سکون و ایلم  
اون دقیق معنای فتح را بیه صیغه پستیل در آوردن لفظند کثره استعلا و او ی غن  
ایرو با آرد دیر لر و اصل او زرنه آورد دیک دخی جایز **آرد** نیز الگ محمل معنای **آرد**  
بویک کشته **آردینه** اون کشتی **آردینه** شیدم کنه کمن میرقی وایش بر کمن دین کس  
رودکی. کمن آرم و که آرد غن. کمن شغنه و که اسپسته **آردن** و **آردین** آراستین  
لفظند تخفیف و لغزش در فردوسی. چو میواری باشی تو خواب کیم. نو آرد غن بایسته  
شتاب کیم. اسدی. سپاه آرمیدن بر جای خویش. همان شب همانا بهو توان  
**آردن** و **آردین** در ملک حرف معنای آستین از برای رخ دلم. تا با تاریخ می زنی نردم  
اما شرفی زیبار جلاله العولک قصر یلیرولیت ایلدی. چه غم ملک را که در رخ  
ظلم شکسته شاه آستین تاریخ. مثال آردن. لطیف. مشو با منسد و دزدان مقارن  
که خون اوده نمایی تا بارت. و زانوک نخه سید دخی لغت در معنای موضوع لر بود  
نقل اولندی خیمکم و اوله وارن شایع و ذایع لغت در. اما بعضی شعرا نیک عبارتند  
منعم اولر که بیک معنای استقال اولر. بوشکور. کمن بیازی بازوش را فرشته داشت  
کمن برنج جهان اخرون سپرد آرد **آردن** در لوک معنای حق بود که آردن در ملک معنای  
آردن آردن گرفت معنی آردن نیک آلدی. شمس فری. اگر قلم بزجوار گرفت که شد  
سزد که کیر و کشین آردنک کمال اصغما. ای عجب شمشیر ضر و از بهر ستر آردنک شد









**آغوش** نم جلوس شوق و ملین ایست که هم لازم است حال و امور و هم متعدی. فرد و  
 از برای انیان من می کشد ام. زمین را چون و کل آغوش نام. و طو غرامی معنی دگر  
 عری تعظیم دیر آغوش اول که نم جلوس ایست و پوشش اوله عصبه. لاله  
 از خون دیر آغوشه. متغیر با غشسته **آغوش** قوی قوی و قوی قوی معنی اوله و غش  
 و از برای باغی حرم معنی و آغوشیدن لفظند اسم مصدر و صیغه ام و وصف ترکیب **آغوشیدن**  
 قوی قوی و قوی قوی **آغوشیدن** آغوش معنی در بل که اصل بود در صکره تخفیف و لغزش در **آغوش**  
 کوزیر و غلبه قوی اسم مصدر در. حکاک. زمل و ارایه سلام زدم. که در می من کشم  
 قسم آغوش **آغوش** کشش معنی **آغوش** کشی که تو ز معانی پند است حال او  
**آغوش** با برقی **آغوش** بر نوع ملو از رودکی. رفیع و شوق دگر می کوشا غلت.  
 بشکر ز دگر از کرم آغوشه **آغوش** بر نوع خلق معنی مستعد است بر غلبه قوی  
 بر نوع زیاده و انوار آغوش و آغوشیدن دیر بر قیاس بوی که یای غلبه یا بوی آغوش  
 و آغوشه و یالردی **آغوش** بر ادلش مخلوق معنی **آغوش** بر ادبی فائق معنی  
**آغوش** حکم تحسین در و آغوشیدن لفظند صیغه ام در بعضی ترکیب کرده صفت دگر  
 انوار **آغوش** بر ادلش اسم مصدر در معنی منفعلیت او زنده عارف قیاس **آغوش**  
 اوله دگر دگر می اوشت که بعضی بر لوده دیر بر **آغوش** کلر معنی **آغوش** و لکه  
 خبر دار **آغوش** طو قوی قوی معنی و طو بر معنی اخبار و اعلام معنی **آغوش** قوی لا بر آغوش  
 او غلبه اگری دمور بر کید لر انو کد بو ز غلبه بوی دگر لر. شش غری. کشی هم از سامان معنی

کشد باز. رایش ز سر قدرت بی زشتی کج. عنصری. بخشد تا راج و زشتش را.  
 بیک که کشد کشش را **آغوش** کلستان کجا. شش غری. کشد بی زمین از برای  
 مجلس شاه. بر باری نو آتش شاه را **آغوش** صوبی که بر شوق قیام و صوغا بند  
 غلذ و در لر. شش غری. قوی بر توان کیتی هر چه خواهی. ابا و قلیه و ملو او کج. کش  
 عصبه کرده بر و ن کن و ز و یغ نورد. کلر یازن کج از و پان کن **آغوش**  
 طو قوی معنی بر پسته نوک ایچد حکم طو لرمق **آغوش** طو قوی طو بوی بند  
 شوقه دخی **آغوش** دیر لر و آغوشه دخی دیر لر اصطلح معنی. شش غری. زانکه از غلبه  
 دهم. پسته زینک فلک در **آغوش** **آغوش** اول که بر پسته نوک ایچد طو لرمق و در لر و یغ  
 ای و یورغان ایچد **آغوش** و **آغوش** شوق معنی اسم مصدر در لر و آغوش صیغه ام در  
 و وصف ترکیب **آغوش** او دسر و ن معنی. عینا. عینا آن خیزن اقام تو و آغوش. جان من  
 یاد فدای پر و عا در تو. ابوالمثل. یک کرم پیچد که بر آن آغوش. بر زدم چنگ چسبازی  
 چه کنی بکشتار **آغوش** سوز و قالدک اوچه. عجبی. همچون رطب اندام  
 چور و غش سر پای. همچون شبه زلفین و چوبیست اش **آغوش** **آغوش** او کج  
 عو زلر کجا قلدش سر تر لر قزل آیلر بو بر لرده قزل دیر لر و بعضی بر لرده قلدش بر لر و شش  
 رخسار و زکارتیه یاد هیئت کلون. زان سان که روی قویان از زلک **آغوش** **آغوش**  
 یکشی آل و مکر ایچد **آغوش** ده و شکسته عالی اولش. طو قوی. چو دل در آغ غم **آغوش** باشد  
 مد حال بون **آغوش** باشد **آغوش** **آغوش** کاف عجب ایچد فی غین معنی ایچد







[illegible][illegible]

جمع نقاشی بنام میرد چنین رنگارنگ است  
از قریب بالکل مشدود است و از دینداران است



و معتبر اولی زبیر که مندر لفظ اداست نسبت در دوزخند و اگر نهند و اندوه مذکوبی از دوزخ  
ایست و یک یکریشنی کوی **از دشت** برای یک آید و کالی تاریخ معین اوزر  
یا از کج تاریخ هشت کیس اعتبار اولت و غنق اوتر و ایلا و کیر و دوزخ و دوزخ  
ایست و یک یکریشنی کوی که از پیش کین برام ایور لری از این معنی در **فردوس**  
بسته کند زین دنیا هر دوزخ **از دشت** ظاهر دوزخ معنی و بر کج ادب و غایت قی اولت  
معنی **از دشت** او فرقی **از دشت** ظاهر دوزخ معنی و بر کج ادب و غایت قی اولت  
دی غنق بر کج **از دشت** کوی که از پیش کین برام ایور لری از این معنی در **فردوس**  
**از دشت** یک پسند دوزخ **از دشت** کوی که از پیش کین برام ایور لری از این معنی در **فردوس**  
در دشت و دوزخ **از دشت** کوی که از پیش کین برام ایور لری از این معنی در **فردوس**  
توی شسوار جوانان فرس **از دشت** کوی که از پیش کین برام ایور لری از این معنی در **فردوس**  
او زنی **از دشت** کوی که از پیش کین برام ایور لری از این معنی در **فردوس**  
و قیاحت لغت از دوزخ **از دشت** کوی که از پیش کین برام ایور لری از این معنی در **فردوس**  
از دشت **از دشت** کوی که از پیش کین برام ایور لری از این معنی در **فردوس**  
آواز از دشت **از دشت** کوی که از پیش کین برام ایور لری از این معنی در **فردوس**  
بتر تعویب از دشت **از دشت** کوی که از پیش کین برام ایور لری از این معنی در **فردوس**  
از دشت **از دشت** کوی که از پیش کین برام ایور لری از این معنی در **فردوس**  
لطیف **از دشت** کوی که از پیش کین برام ایور لری از این معنی در **فردوس**

بجی

یعنی زبیر که مندر لفظ اداست نسبت در دوزخند و اگر نهند و اندوه مذکوبی از دوزخ  
ایست و یک یکریشنی کوی **از دشت** برای یک آید و کالی تاریخ معین اوزر  
یا از کج تاریخ هشت کیس اعتبار اولت و غنق اوتر و ایلا و کیر و دوزخ و دوزخ  
ایست و یک یکریشنی کوی که از پیش کین برام ایور لری از این معنی در **فردوس**  
بسته کند زین دنیا هر دوزخ **از دشت** ظاهر دوزخ معنی و بر کج ادب و غایت قی اولت  
معنی **از دشت** او فرقی **از دشت** ظاهر دوزخ معنی و بر کج ادب و غایت قی اولت  
دی غنق بر کج **از دشت** کوی که از پیش کین برام ایور لری از این معنی در **فردوس**  
**از دشت** یک پسند دوزخ **از دشت** کوی که از پیش کین برام ایور لری از این معنی در **فردوس**  
در دشت و دوزخ **از دشت** کوی که از پیش کین برام ایور لری از این معنی در **فردوس**  
توی شسوار جوانان فرس **از دشت** کوی که از پیش کین برام ایور لری از این معنی در **فردوس**  
او زنی **از دشت** کوی که از پیش کین برام ایور لری از این معنی در **فردوس**  
و قیاحت لغت از دوزخ **از دشت** کوی که از پیش کین برام ایور لری از این معنی در **فردوس**  
از دشت **از دشت** کوی که از پیش کین برام ایور لری از این معنی در **فردوس**  
آواز از دشت **از دشت** کوی که از پیش کین برام ایور لری از این معنی در **فردوس**  
بتر تعویب از دشت **از دشت** کوی که از پیش کین برام ایور لری از این معنی در **فردوس**  
از دشت **از دشت** کوی که از پیش کین برام ایور لری از این معنی در **فردوس**  
لطیف **از دشت** کوی که از پیش کین برام ایور لری از این معنی در **فردوس**





تیل تیل کوکری اور ساج کی پرگندیشی و لر بری بر نہ صا ریش من قوللری بری بری  
 بوئنه صالین آیلرینی بری بری طو شد ریش دیرلر که آتی بر دن تو پر ن فی الحال دوش  
 اولر بعضی لر دیلر فی الحال اولر اما اولر سبل ایغنه اولر دیرلر که چار کون زار طیل لر  
 اولر سبلدن ایشیدن دوشلر اولر شس جیلایر لر کلید چار لر بعضی عث آلودن توش  
 روایت اولر و سیم کابلر یارمنش لر که بوسوزم اقات جن قیلند لر بری کون  
 چار دق نه آواز ایلدی نه تو پر ن اولدی اگر بر لر ده بر علای اولر که بولر کون بر  
 کوی برانی اولر یانم اغاج اولر طو لاشر کچ لر ده چار ع کوی ایشیدن بوسلند لر که  
 بر فوج و قاذ دیرلر و سراج فطرت دیرلر اما ایشل دغنی بعضی لر کلد و دن دکل دیرلر  
 کلید و زو بولجی دیر و کوی آتی سور کچیلر آتوک اوزر نه او شرا شلین آنلور دیرلر  
 عشقوی صند چون درمای من سذین چو دریا آشکار توین قیل رو بوجین بر شیه  
 مردم آیشترک و بعضی لر دیرلر که ایشترک و آتی و آتی اغاجی در و عقیم عوز لر ده  
 دغنی دیرلر اکا تشبیه یو جن **ایشترکون** قهر که قهرنم یوکی اولمای و زید لیر که اول  
 دغنی که هر کز طو ع مبعیم معنای **عشقری** بیان سبل که قول کرام عین اند شد  
 ما ذرا یام نیز **ایشترکون** **اشترک** بولن کرای دغنی دیرلر **ایشترکون** برک حکم معنای  
 و این معنای دغنی کور و نواد سبایی حق می گوید که ده ماده حکا فات کلم **ان کبی**  
 دغنی و سبل آغان پاشی در شیار ایما نه شرط مؤمن باشد که در ایمان تو حق می فای  
 نایر عاکه سر کین **ایشترکون** ایشترکونک اما کسیدر شیر و نجیر فای سبده

اسفال

اسفال اولر باشد بر لغت دغنی قد اولدی **ایشترک** قصرتزه اید و آخر نه میم ایستین  
 معنای کت دیکلر اولر که عجب کیم دیرلر **سروی** فیز پیش آرازان می نوش بوی زود  
 کشتای کیم را **ایشترک** **ایشترک** قورشون **ایشترک** سلکون **ایشترک** یوغن و فاکت  
 ایشترک معنای زیر که بولر کت عا دند رطای تا اوق پیش اصل لغت بولمن اولدی  
**ایشترک** دغنی یوغن دیر کوی نوش که یو کت طاقه دیرلر **ایشترک** دغنی طالی ده  
 سول کشتای تاریخ فرس کیم اعتبار اوند و غنون او تر و لا زو کیر و دوز  
 اید و سیم فرس لیر سول کشتی کوی که ایشترک اوند اید بر ام اید لر آید کون آتی  
 مشفق کلد و کلدن اتر و **ایشترک** دغنی مشر شونک او یغی کوی **ایشترک** عا ک  
 شفته اولر کت اسفید و اسفید رنگ کیم **ایشترک** بر آش ایدر که تعریب اید و  
**ایشترک** دیرلر **ایشترک** بر ز طو نا **ایشترک** اولر که اولکی زمانم هر قدر لده کیم  
 و آنر و قهر لستلر لر دی تا بر مفر کونامه علی التجیل مقصود اولن پیره اولدر مالو  
 بر برینه اولشد و در لر اید بر سر برسی کوی میو کچ طو ر ماین کور دغنی سکر دوری  
 یو لوی پیره اندع حاضر اولن دغنی و بر دی اسهو و جمله نامه علی التجیل مقصود اولن  
 پیره اولشد و در لر دی **عشقری** تو کوی کز اخبار ایشان می فرستد و افتا  
**ایشترک** **ایشترک** اول اوت که قوغن دیرلر سرق غیر **ایشترک** **ایشترک** صیر غایر دیر جمله  
 مشعل اولر ایل دوشر جانش کر نقش کیم آخر نه علامت اولن اید اولشد و قد  
 انی دوشر غنه اش مره اش کیم عایا جمیع احوال ذم و احکام من انت لغنی که در که صیر











































یونقار و قورلن برلری و پیردن لغظندن صیقله و وصف ترکیبی **برخ** صقله طلق و شون  
مست **برجیل** کوشن دیوکلری اوست **برنا** دوار قورلش **برنا** دوار و **برنا** دوار اوکی قورلش  
**برنا** دوار شاق **برخ** قی **برنا** یکان یوان یکنش شیخ ابواسحق **برخ** قی **برخ** قی **برخ** قی  
برار و اسم صدر و اسم و وصف ترکیبی استعمال اولنور **برنا** دوار **برنا** دوار **برخ** قی **برخ** قی  
و منفوی استعمال اولنور **برخ** قی **برنا** دوار **برخ** قی **برنا** دوار **برخ** قی **برخ** قی  
یوانه متغیر **برنا** دوار **برخ** قی **برنا** دوار **برخ** قی **برنا** دوار **برخ** قی **برخ** قی  
پیشانی **برنا** دوار **برخ** قی **برنا** دوار **برخ** قی **برنا** دوار **برخ** قی **برخ** قی  
زیب **برنا** دوار **برخ** قی **برنا** دوار **برخ** قی **برنا** دوار **برخ** قی **برخ** قی  
الک **برنا** دوار **برخ** قی **برنا** دوار **برخ** قی **برنا** دوار **برخ** قی **برخ** قی  
برای فاله خالو **برنا** دوار **برخ** قی **برنا** دوار **برخ** قی **برنا** دوار **برخ** قی **برخ** قی  
خمشید و مامش بربروشان **برنا** دوار **برخ** قی **برنا** دوار **برخ** قی **برنا** دوار **برخ** قی **برخ** قی  
مست **برنا** دوار **برخ** قی **برنا** دوار **برخ** قی **برنا** دوار **برخ** قی **برخ** قی  
و **برنا** دوار **برخ** قی **برنا** دوار **برخ** قی **برنا** دوار **برخ** قی **برخ** قی  
است دیرلر لیکن است **برنا** دوار **برخ** قی **برنا** دوار **برخ** قی **برنا** دوار **برخ** قی **برخ** قی  
برق نور و شمع **برنا** دوار **برخ** قی **برنا** دوار **برخ** قی **برنا** دوار **برخ** قی **برخ** قی  
شاه و مطلقا **برنا** دوار **برخ** قی **برنا** دوار **برخ** قی **برنا** دوار **برخ** قی **برخ** قی  
بغیر سیاه شدن یا شدن بر جاش **برنا** دوار **برخ** قی **برنا** دوار **برخ** قی **برنا** دوار **برخ** قی **برخ** قی

یونقار و قورلن برلری و پیردن لغظندن صیقله و وصف ترکیبی **برخ** صقله طلق و شون  
مست **برجیل** کوشن دیوکلری اوست **برنا** دوار قورلش **برنا** دوار و **برنا** دوار اوکی قورلش  
**برنا** دوار شاق **برخ** قی **برنا** یکان یوان یکنش شیخ ابواسحق **برخ** قی **برخ** قی **برخ** قی  
برار و اسم صدر و اسم و وصف ترکیبی استعمال اولنور **برنا** دوار **برنا** دوار **برخ** قی **برخ** قی  
و منفوی استعمال اولنور **برخ** قی **برنا** دوار **برخ** قی **برنا** دوار **برخ** قی **برخ** قی  
یوانه متغیر **برنا** دوار **برخ** قی **برنا** دوار **برخ** قی **برنا** دوار **برخ** قی **برخ** قی  
پیشانی **برنا** دوار **برخ** قی **برنا** دوار **برخ** قی **برنا** دوار **برخ** قی **برخ** قی  
زیب **برنا** دوار **برخ** قی **برنا** دوار **برخ** قی **برنا** دوار **برخ** قی **برخ** قی  
الک **برنا** دوار **برخ** قی **برنا** دوار **برخ** قی **برنا** دوار **برخ** قی **برخ** قی  
برای فاله خالو **برنا** دوار **برخ** قی **برنا** دوار **برخ** قی **برنا** دوار **برخ** قی **برخ** قی  
خمشید و مامش بربروشان **برنا** دوار **برخ** قی **برنا** دوار **برخ** قی **برنا** دوار **برخ** قی **برخ** قی  
مست **برنا** دوار **برخ** قی **برنا** دوار **برخ** قی **برنا** دوار **برخ** قی **برخ** قی  
و **برنا** دوار **برخ** قی **برنا** دوار **برخ** قی **برنا** دوار **برخ** قی **برخ** قی  
است دیرلر لیکن است **برنا** دوار **برخ** قی **برنا** دوار **برخ** قی **برنا** دوار **برخ** قی **برخ** قی  
برق نور و شمع **برنا** دوار **برخ** قی **برنا** دوار **برخ** قی **برنا** دوار **برخ** قی **برخ** قی  
شاه و مطلقا **برنا** دوار **برخ** قی **برنا** دوار **برخ** قی **برنا** دوار **برخ** قی **برخ** قی  
بغیر سیاه شدن یا شدن بر جاش **برنا** دوار **برخ** قی **برنا** دوار **برخ** قی **برنا** دوار **برخ** قی **برخ** قی









**بروان** بریش اونی شے معناه **بروان** بریش اونی شے معناه **بروان** بریش اونی شے معناه  
 وفاق و کثرت و جود و بر وازی و نرس دلتع السور ترک دلتع العله شرفی افضا  
 کسوت قیای ترا داده از طس ملک پروژ لاف کسوتی را کز کم پوشید چو ش  
 در و بود طاق الطس با جلالت پروژ دمان اوشت **بروسان** امت دقتی شمع  
 باش بر شمه ابدین زلت چو مضطقی بردار بر دستا **برومند** او تنویر و کینو  
 و حاصلو باغ و صید لکشی و اصلو بازرگان **برون** طشه **برون** طشه **برون** طشه  
 بزی بوک طوفون و اول بخلان بیزه پروژ در بر عجز رزم در بر **برون** طشه  
 معناه **برون** او کوشش یا معناه **برون** قوری را نوک تشدید و تحقیق کسے دنی شاع لغت  
**بره** اسیا دگر من پری **بره** سرواوی سوزی سوک فاشه معناه **بره** حقیق ادبک و او کس  
 شرفی **بره** بپان هندوان ترک فلکرا چوب کین بالید و بر حجت **بره** حکم نبی  
 را نوک لکونی و نوک فقهی و علمی کسے دنی روایت **بره** اسدی بران کر یک بر من  
 پیرم **بره** بر آورد زو کردش روز کرد **بره** دیکر بر من حین کت کر زاه پاک **بره** چتر از چ  
 تا تیره خاک **بره** بسی بردان یکایک کواست **بره** کوا بان خاموش کویتل دست **بره**  
 یغیاق عاری معناه **بره** یغیاق لوق عریان معناه **بره** دود او داریسی بزی ضرر دوق  
 و هم نیز او داریسی سندن ضرر زنی لازم و سندی الی و جمله اسقال و لوز **بره** شکور **بره**  
 بخام **بره** دمن باده جهلک **بره** تر او ان دل از عشق آن کمن **بره** دود **بره** دود **بره** دود  
 شرفی **بره** فرو دچرخ علی حواتش کمان **بره** بصد بر جهان فارسیست ازین **بره** دود

**بره** حقیق ادبک و او کسوت **بره** حقیق ادبک و او کسوت **بره** حقیق ادبک و او کسوت  
 افتا معناه **بره** حقیق ادبک و او کسوت **بره** حقیق ادبک و او کسوت **بره** حقیق ادبک و او کسوت  
 را نوک تشدید و تحقیق کسے دنی لغت در **بره** دود با و علی اید او فوج طیران معناه را نوک  
 تشدید و تحقیق اید لغت در **بره** دود با و علی اید او فوج طیران معناه را نوک  
 او فوج طون کسے مصرع معناه **بره** دود با و علی اید او فوج طیران معناه را نوک  
 بکینه لیلاب آوردی وصف **بره** دود با و علی اید او فوج طیران معناه را نوک  
 در سر زلف پتان باد صبا **بره** دود با و علی اید او فوج طیران معناه را نوک  
 او در وصف ترکی **بره** دود با و علی اید او فوج طیران معناه را نوک  
 قبل اری دنی مراد اول **بره** دود با و علی اید او فوج طیران معناه را نوک  
 طاقون **بره** دود با و علی اید او فوج طیران معناه را نوک  
**بره** دود با و علی اید او فوج طیران معناه را نوک  
 علی اید عقیقه که زشتی کی لوز **بره** دود با و علی اید او فوج طیران معناه را نوک  
 کوه پرایش در پیش **بره** دود با و علی اید او فوج طیران معناه را نوک  
 دوش **بره** دود با و علی اید او فوج طیران معناه را نوک  
 در شکندار چو بود جن عذورا **بره** دود با و علی اید او فوج طیران معناه را نوک  
 دنی در بر **بره** دود با و علی اید او فوج طیران معناه را نوک  
 او فوج طون کسے مصرع معناه **بره** دود با و علی اید او فوج طیران معناه را نوک











کتاب دلکش از مجتبی کمالی. دوست ندارد کس زمان بگذرد **پلاس** سال واسیرک پول  
**پلاس** بر نوع پولاد که آذین کسکون قلع لرد و زر لرد اول قلع لارد دخی پلاک دیر لرد  
 بعضی از تخفیف و بعضی از دویب هند و قلع دزدی و بلیه **عصر** چو دست آن پلاک تیغ تر  
 یکی از دمان حق زیارت یکی از دمان که در توان **پلاس** عورت **پلاس** باغی ایله بزرگی  
 استی اوست تعریف و بویب فعلی دیر لر فصیح بود که کس مستحق استقال و لند **پلاس** کند که کند  
 شرب طوطو و در لر **پلاس** بیان صوغاتی **پلاس** صیان غلام معتمد **پلاس** کباب چو و رک  
 شیش که صوغاتی دخی دیر لر باین معتمد **پلاس** بر اوت آید که قول بود پیرانی کیسیرانی  
 اولر اما آذین اواجی رق مریج بالوری وار خوب و لایقند اکام صفاه الرعاة دیر لر  
 چنانکه اولر مود سوزار لر **پلاس** چنان و م دارد و طشت قافیه سند استقال اولر  
**پلاس** بادل پاک در امان پاک روانست. بر انا که دل و جان پیرست و پیرست **پلاس**  
 فکر که عود زلزله سوز لر لر **پلاس** کینت در فرخ چیل و م دارد و یک اولر شست معتمد  
 س **پلاس** اولر که آذین نه صا در اولر **پلاس** چیل و م دارد و اولر **پلاس** ای **پلاس** م  
 معتمدون همه فرخ نامت فرخ و کینت معتمد **پلاس** فرخ **پلاس** کوز قباخی جن معتمد  
**پلاس** بو کرک طبع معتمد **پلاس** بخلق یعنی بل وار کن **پلاس** ابوالحسن **پلاس** سوزست کوه سین  
 بیک یاشش مؤذن حسن است جان عاشق و آن غمره یاشش یکن **پلاس** طوطو و سحر  
 شاعر در جو **پلاس** شاعر که باقد و کا و نخل **پلاس** بنوده کوی و یک **پلاس** از کون  
 فر و تیرج ارش **پلاس** می بر جمد سکر از نخل **پلاس** **پلاس** سولیک **پلاس** و سولم معتمد

**پلاس** پور شک **پلاس** قیامت لکشی **پلاس** جوان چالک آغی بر نجات معتمد  
**پلاس** یو ج **پلاس** قاپو وازی **پلاس** شاکر جاری **پلاس** در او افراشته در دای سیمین **پلاس** یو  
 شاع در عین **پلاس** قیامت **پلاس** چو شک **پلاس** چو شک **پلاس** چو شک **پلاس** چو شک **پلاس** چو شک  
 و بعد از اساتید دیر لر چو شک **پلاس** چو شک **پلاس** چو شک **پلاس** چو شک **پلاس** چو شک  
 در باب اخلاص و نه صاحب دخی که شک **پلاس** شک **پلاس** شک **پلاس** شک **پلاس** شک  
 الا و شک **پلاس** چو شک **پلاس** چو شک **پلاس** چو شک **پلاس** چو شک **پلاس** چو شک  
 و امید **پلاس** چو شک **پلاس** چو شک **پلاس** چو شک **پلاس** چو شک **پلاس** چو شک  
 چیت **پلاس** چو شک **پلاس** چو شک **پلاس** چو شک **پلاس** چو شک **پلاس** چو شک  
 طاقا دانه دانه و عسک **پلاس** شک **پلاس** شک **پلاس** شک **پلاس** شک **پلاس** شک  
 پا بد دخی لغت **پلاس** شک **پلاس** شک **پلاس** شک **پلاس** شک **پلاس** شک  
 یوغن آواز لوت **پلاس** شک **پلاس** شک **پلاس** شک **پلاس** شک **پلاس** شک  
 پارسی و شک **پلاس** شک **پلاس** شک **پلاس** شک **پلاس** شک **پلاس** شک  
 پیرغ چند بد بمر را قش **پلاس** شک **پلاس** شک **پلاس** شک **پلاس** شک **پلاس** شک  
 بر شک **پلاس** شک **پلاس** شک **پلاس** شک **پلاس** شک **پلاس** شک  
 بناج **پلاس** شک **پلاس** شک **پلاس** شک **پلاس** شک **پلاس** شک  
 بناج **پلاس** شک **پلاس** شک **پلاس** شک **پلاس** شک **پلاس** شک  
 بناج **پلاس** شک **پلاس** شک **پلاس** شک **پلاس** شک **پلاس** شک  
 بناج **پلاس** شک **پلاس** شک **پلاس** شک **پلاس** شک **پلاس** شک

مستند پادشاه عالم پناه یکی **پادشاه** توکل استاده **عصری** سرکه با یکشتد کبیر را **دوف**  
باشند و در کسند را **پادشاه** صفت حق استاده **فره** و **سوی** بدید از بدو نیک بازاری را **دوف**  
بیزدان پادشاه از کار او **پادشاه** توکل استاده **پادشاه** کوکبا آید بیزان کسند و **دوف**  
**پادشاه** با کوری دیو کوری **پادشاه** پادشاه **پادشاه** الی فیض استاده **پادشاه** سرخه **پادشاه**  
شیخ **پادشاه** پادشاه **پادشاه** پادشاه **پادشاه** پادشاه **پادشاه** پادشاه **پادشاه** پادشاه **پادشاه**  
**پادشاه** پادشاه **پادشاه** پادشاه **پادشاه** پادشاه **پادشاه** پادشاه **پادشاه** پادشاه **پادشاه**  
زیرا که این کشتن کسند **پادشاه** پادشاه **پادشاه** پادشاه **پادشاه** پادشاه **پادشاه** پادشاه **پادشاه**  
دیو **پادشاه** پادشاه **پادشاه** پادشاه **پادشاه** پادشاه **پادشاه** پادشاه **پادشاه** پادشاه **پادشاه**  
رؤم عورتی از ورور عورتی **پادشاه** پادشاه **پادشاه** پادشاه **پادشاه** پادشاه **پادشاه** پادشاه **پادشاه**  
براستان در کشته جهان پناه **پادشاه** پادشاه **پادشاه** پادشاه **پادشاه** پادشاه **پادشاه** پادشاه **پادشاه**  
زخون عذوق کرد **پادشاه** پادشاه **پادشاه** پادشاه **پادشاه** پادشاه **پادشاه** پادشاه **پادشاه**  
سر در بندم ساز دایره **پادشاه** پادشاه **پادشاه** پادشاه **پادشاه** پادشاه **پادشاه** پادشاه **پادشاه**  
از **پادشاه** پادشاه **پادشاه** پادشاه **پادشاه** پادشاه **پادشاه** پادشاه **پادشاه** پادشاه **پادشاه**  
قدس الله سر **پادشاه** پادشاه **پادشاه** پادشاه **پادشاه** پادشاه **پادشاه** پادشاه **پادشاه** پادشاه **پادشاه**  
ترکیبی دیند و کسند یکی **پادشاه** پادشاه **پادشاه** پادشاه **پادشاه** پادشاه **پادشاه** پادشاه **پادشاه**  
باز جلیق استاده **پادشاه** پادشاه **پادشاه** پادشاه **پادشاه** پادشاه **پادشاه** پادشاه **پادشاه** پادشاه **پادشاه**

مستند

ساعتین مستند پادشاه عالم پناه یکی **پادشاه** توکل استاده **عصری** سرکه با یکشتد کبیر را **دوف**  
باشند و در کسند را **پادشاه** صفت حق استاده **فره** و **سوی** بدید از بدو نیک بازاری را **دوف**  
بیزدان پادشاه از کار او **پادشاه** پادشاه **پادشاه** پادشاه **پادشاه** پادشاه **پادشاه** پادشاه **پادشاه**  
**پادشاه** با کوری دیو کوری **پادشاه** پادشاه **پادشاه** پادشاه **پادشاه** پادشاه **پادشاه** پادشاه **پادشاه**  
شیخ **پادشاه** پادشاه **پادشاه** پادشاه **پادشاه** پادشاه **پادشاه** پادشاه **پادشاه** پادشاه **پادشاه**  
**پادشاه** پادشاه **پادشاه** پادشاه **پادشاه** پادشاه **پادشاه** پادشاه **پادشاه** پادشاه **پادشاه**  
زیرا که این کشتن کسند **پادشاه** پادشاه **پادشاه** پادشاه **پادشاه** پادشاه **پادشاه** پادشاه **پادشاه**  
دیو **پادشاه** پادشاه **پادشاه** پادشاه **پادشاه** پادشاه **پادشاه** پادشاه **پادشاه** پادشاه **پادشاه**  
رؤم عورتی از ورور عورتی **پادشاه** پادشاه **پادشاه** پادشاه **پادشاه** پادشاه **پادشاه** پادشاه **پادشاه**  
براستان در کشته جهان پناه **پادشاه** پادشاه **پادشاه** پادشاه **پادشاه** پادشاه **پادشاه** پادشاه **پادشاه**  
زخون عذوق کرد **پادشاه** پادشاه **پادشاه** پادشاه **پادشاه** پادشاه **پادشاه** پادشاه **پادشاه**  
سر در بندم ساز دایره **پادشاه** پادشاه **پادشاه** پادشاه **پادشاه** پادشاه **پادشاه** پادشاه **پادشاه**  
از **پادشاه** پادشاه **پادشاه** پادشاه **پادشاه** پادشاه **پادشاه** پادشاه **پادشاه** پادشاه **پادشاه**  
قدس الله سر **پادشاه** پادشاه **پادشاه** پادشاه **پادشاه** پادشاه **پادشاه** پادشاه **پادشاه** پادشاه **پادشاه**  
ترکیبی دیند و کسند یکی **پادشاه** پادشاه **پادشاه** پادشاه **پادشاه** پادشاه **پادشاه** پادشاه **پادشاه**  
باز جلیق استاده **پادشاه** پادشاه **پادشاه** پادشاه **پادشاه** پادشاه **پادشاه** پادشاه **پادشاه** پادشاه **پادشاه**





ایستمال اولو را که گشت استعلا شد و لب حقیقت یکی اولش در **پوشاک** چاک کرد معنی در  
**پوش کردن** است لیکن بنده شوق و کی در شک **پوشیدن** او ملک و ملک **پوشیدن** کا و رین  
دیگر کی است **پوشیدن** چاک و کی برنج قاضی است ایستمال اولو **پوش** پوری که چاکر **پوش**  
کشتنی که که در لودر کو رور **پوش** اولاد که یک اولر حال و معنی معنی و که آنکه  
چاق و معنی و در لودر کوئی که ایستمال اولو رور پنهان بولر و اولو رور و معنی  
قورلر که با طریقی بود که بولر اول چور چوب آید که قیو اولر زرد و کورلر معنی و در لودر  
خفاقی نام **پوش** ماز بولر که برون افکند و پر در دست شیر که شیر کی برستی توانی  
چون که با ماز پشیزی قوی سک داری یاد **پوش** بر تو سک نژاد بولر بر بولر که او **پوش**  
با میده کی که بر من چو کیم دلا که بولر **پوش** غم که بر من بود چو عجب میل است بود چو عجب  
**پوش** زیر خار و غم و غم و غم **پوش** مانده فصل و من چو عجب بولر **پوش** ریم معنی آنکه  
قرنیه اولغان بری که ترک در لودر کوئی که بولر و یا بولر و فی روایت اولدی که  
آخر وقت تپی در **پوش** موقوف کو پری **پوش** غم که بر فی **پوش** غم که بر فی **پوش** غم که بر فی  
ر با ط و بولر **پوش** دکن قاقون و قور و زور دی **پوش** ای که معنی که کور اولو با معنی  
دیگر کی توش که و بر نه لره اولر که چاکر **پوش** ای که معنی که کور اولو با معنی  
استی **پوش** بر کوئی بو معنی نیم شب **پوش** تو قتی زمین دارد از لره تب **پوش** دیش بن معنی  
طریق در قتی و اگر دگر افزون **پوش** بنور بر تر از شلج **پوش** بوی قنقو ایستمال و کون  
اطلاقی اولو رور مطلق ذکر ایستمال **پوش** ای که معنی که کور اولو با معنی

یعنی قنقو ایستمال **پوش** ای که معنی که کور اولو با معنی که کور اولو با معنی  
طریق عشق کرد اهل عشق را بوی **پوش** ای که معنی که کور اولو با معنی که کور اولو با معنی  
در ریش بوی **پوش** و معنی که کور اولو با معنی که کور اولو با معنی که کور اولو با معنی  
که ایستمال قنقو ایستمال **پوش** ای که معنی که کور اولو با معنی که کور اولو با معنی که کور اولو با معنی  
دیگر کی است **پوش** ای که معنی که کور اولو با معنی که کور اولو با معنی که کور اولو با معنی که کور اولو با معنی  
و قنقو **پوش** ای که معنی که کور اولو با معنی که کور اولو با معنی که کور اولو با معنی که کور اولو با معنی  
تا زافا **پوش** ای که معنی که کور اولو با معنی که کور اولو با معنی که کور اولو با معنی که کور اولو با معنی  
سفر میل و کی معنی **پوش** ای که معنی که کور اولو با معنی که کور اولو با معنی که کور اولو با معنی که کور اولو با معنی  
ان و چو بهار است و در و چو صتم **پوش** ای که معنی که کور اولو با معنی که کور اولو با معنی که کور اولو با معنی که کور اولو با معنی  
رجای دوز اولو **پوش** ای که معنی که کور اولو با معنی که کور اولو با معنی که کور اولو با معنی که کور اولو با معنی  
جای معنی **پوش** ای که معنی که کور اولو با معنی که کور اولو با معنی که کور اولو با معنی که کور اولو با معنی  
آید که کور **پوش** ای که معنی که کور اولو با معنی که کور اولو با معنی که کور اولو با معنی که کور اولو با معنی  
بر منی کور **پوش** ای که معنی که کور اولو با معنی که کور اولو با معنی که کور اولو با معنی که کور اولو با معنی  
تا نیا یا قوت **پوش** ای که معنی که کور اولو با معنی که کور اولو با معنی که کور اولو با معنی که کور اولو با معنی  
عقیق **پوش** ای که معنی که کور اولو با معنی که کور اولو با معنی که کور اولو با معنی که کور اولو با معنی  
اولی قنقو **پوش** ای که معنی که کور اولو با معنی که کور اولو با معنی که کور اولو با معنی که کور اولو با معنی  
برقی کور **پوش** ای که معنی که کور اولو با معنی که کور اولو با معنی که کور اولو با معنی که کور اولو با معنی





کاین قافیه بکلمه ام ایست به چغت و کوه و آوار و غار و لال کسبه چغت و چغت دیر  
**چغت** ای که دیر لکه دین کوکله بر کز دین قوش اولان چغت مشت قیستند است  
اولنور شرفی بنان نادر علم ارکسوفیش بفرمان الکی کوه چغت **چغت**  
**و چغت** ای اقله بصرش بر پای حورست لفظن تخنیک اولمش در و اوری در  
دست و کل دست قایستند استقال اولنور عتقی در بکیش عاکر اولنور  
از وفات چغت رابع بود **بید** سکود اغاجی **بید** استک بر **بید** ار او یاق **بید**  
او یاق **بید** ای که او کی که طیب له قانع فرود دیکه مشور در **بید** ای که ای که  
اولنور دم حاجت معنه دقتی تو آن ابری که تا سایه شب و روز و تارین  
چون از کان تیر تباری برکت دلخواه فرزند جهان بر سر بر خواه **بید** ای که  
باز نوبست شرفی گنداز دل و مان مدح شیخ ابوالحسن سافون  
راه و خشتک در **بید** صدای شوی از چار کوشه چرخ بوقت امله رشتن کشت  
باید تیر **بید** قوه و قری **بید** ای که سال یلی بی **بید** ای که بیش معنای کلور اولان  
آراستن معنه بونور که برک **بید** ای که در **بید** ای که قافیه اغاجی و دکای بود من تشبیه  
تا در **بید** ای که **بید** ای که **بید** ای که **بید** ای که **بید** ای که **بید** ای که **بید** ای که  
عجب قوت دیر لک ناسا تو غای طاشله اولنور کوه چغت **بید** ای که **بید** ای که **بید** ای که  
بین بای قلب اولنور پیراید و پیراید دیر لک نیم آراستن آرایه و آرایه دیلو  
قیاس بوی کیم بای قلب اولنور پیراید و پیراید دیر لک نیم آراستن آرایه و آرایه دیلو

**بید** ای که شهر دن طشوشنک مواد معنه برنج معنای بی استن لفظن شرفی  
اولنور **بید** ای که حوالی چغت معنه و الکت دامن معنه **بید** ای که کوکله قیص معنه  
**بید** ای که بکرت زیت معنه **بید** ای که قاضی بار قوت و دانه دانی دیر لک بار زلفظن  
امال اولمش **بید** ای که او کی که دونه قوش و کوش و کوش **بید** ای که **بید** ای که  
**بید** ای که بیولی یعنی نه نیست نوک نیادی و ماده سی نقاش لک بر صورت تصویر  
استایل اول **بید** ای که **بید** ای که **بید** ای که **بید** ای که **بید** ای که **بید** ای که  
شای که نوک فاند او کشید بار در کعدال دادر **بید** ای که **بید** ای که  
کون نیت کم او کی که کانه مشور دیر لک **بید** ای که **بید** ای که **بید** ای که  
طشرف قیص **بید** ای که **بید** ای که **بید** ای که **بید** ای که **بید** ای که  
معنه **بید** ای که اول که کوزه بی برض اولان **بید** ای که **بید** ای که  
صیغه ام در طور دیک اول **بید** ای که **بید** ای که **بید** ای که **بید** ای که  
**بید** ای که **بید** ای که **بید** ای که **بید** ای که **بید** ای که  
عجب عشرتیه دیر لک زیر اکسته شمسیه ای که **بید** ای که **بید** ای که  
اعتبار اتمز لردی **بید** ای که **بید** ای که **بید** ای که **بید** ای که  
بای علی ای بر او کله آید که آید در حق اول و در کسند اقلیمه بلای شرفی  
ناده ایکن بر سر کز زبان ایلمز قوشنی دنی اول برده عیله زیان ایلمز اول برده  
اراقه عیله دنی اولنور زلفظن دنی اقلیمه نقل اولنوب صانع کوکی در معنی لردی

آدن



افغانی در اوج دلور بر دوس میز جو قهر کی اکیلی الملک یو کله لونه کز سنبل هندو  
اجتمع بولور قرون سنبل دیر لر و بمل دیر لر اوز رنوع کافور و طلق از غوی کجای  
وار بیدر لر راشی لر یوغن یوغن اولر برق مقدار ی بر دوس میز فی شیل در بوزرق  
و خسار رق قار قار قطره لر و ارمایر لک لریه کز بر دوس میز فی شیل از دین  
یوغن یوغن اغاج در قاش کونه کز برق اوز فی رکی صارو اولر یوغایه بر  
یو کله بر خد و جلا بر علک ایدر لریش با و جی ایدر اولر قبل سخته پشته دست نقد  
پشته فی این خبه سخته پشته چ یو کله او فی مقدمه لیس سخته پشته خد اغانا  
سخته پشته اولر کجی و سخته ایدر و اولر کسخته پشته کار کما فایه  
پشته و پشته اوده صدرا وین بر که اولر اوز تر لر و اوی لک صدرا و لایه  
جی سندن لوسی استی ترار سز سخته میز دم بهندا غرت پشته جی ختم  
پشته خد سخته که اولر وین بادن و اجرتن عاتد ریش ناز امام پشته  
نهر جاعوک او کجی اولانی که اکا او بر لر یو سندن امام فی پشته او بر لر پشته او را  
و سیشستان و اغانا علک و ارسلان یا غنه فی جیر لر و سز یا نور یا غنه ایتقال اولر  
پشته صفت پشته و صفت اعلی پشته رندوک بول سخته یعنی بر دوی بر اشک  
مندیش چون بود دست پشته راست معیار جالید قارون که طیب لرافت  
صیر لک ملو کله بر شرفی دشت در جکست چ سود بر دوش پشته  
کلیک پشته پشته ریشیا کما فایه سخته پشته الارو که و اوی و قی پشته

ملقه و علامت شرفی رایت رای اوز نهم دم بر دوا قیاب پغان پیغام خبر  
پیام سخته پشته اولر که الله کما قولر خبر فی کوندرش اولر پغان بوجاق یعنی اولر  
دیر سخته نلک کوشی و اوی خد سخته یو ب پغان فی دیر لر فردوسی کتم نهم  
بریشان بد کرم نلک یو کله پغان قار که انو کله جی چاقوب اودیر لر پغان  
صواش و جی پیکان دمن پیکان یا دیکار ایر پیکر صورت شرفی قار کله  
دنی نقل ایلدی و ایشو میز انت ایلدی اوز نهم دست و ملک داری پشته او  
یوز دست و ملک پیکر پیکر کوزر بعضی لر دیر لر کجی او جک پیکر کله  
پیل بر مع و فایه نورد که نویسیه و سفل دیر لر و سخته کله نورد پیکر پشته  
و پشته پیل سلو که کجی دیکر مشهور بر پیلوس پیلوس سوسن آزاد دیکر  
سختش سوسن رودی چون گل سخته از میان پیلوس یا چوزین کوشور  
ار قوب کوش پیکر یعنی دم نلو بیرک اونی که سخته و سخته دیر لر و سخته اولر  
دم نلک ایدر اوزری قار دوزر بطنازی دران دم حکم بدرایک کردون  
کوارت پیلور جی صید لایه شخ سحلی زبان در دمان ای غمده صیت  
کلیک در کج صاحب سز جو در سخته یا سخته دانگی که کوم فروشنت یا پیلور  
پیل اوج معایه کلور اولر پشته که جی لر کور لر تانیا کولک ایشی و کولک  
قردینه کرم پیل دیر لر تانیا کورک قباغه دیر لر پیل اولر دم که یو کله و سخته  
اولر پیل کج سخته دیر لر کوزنوی یا صیر و یا رزون صیر و یا کجی که کجی











۱۰. فقه

والتحفة

والتقى سمعاً دخی کلورایم عسدر در تابش افغندون تخفیف اولتش در **تیک** سغدا اول ایشیم  
قوشلکلا نه و جوبور و کلایم طوقرلو. **رودکی** فاخته کون شدوا کردار دشمن شد  
مانده فاخته **تیک** فاخته کون اک **تیک** کلون نو فلر **تیک** و زننه اتلو و علم و غلام  
دیرلر. **لطیفی** چه نیکو بود یا خیال **تیک** بنیزا کویدن حریت **تیک** بولفت اصله  
والله دریم لر ظرف ایدوب یا تلیقظ ایدر لر **تیک** قق نو فلر **تیک** و زننه قیدی  
پوشی. **عصری** **تیک** لچو کرشی بی شک. رینه کز برکوا **تیک** شرفخی. بیز  
کوش بدین سان که شریانی زانک. چوقره ریزی ارز بر نایا ز **تیک** **تیک** و **تیک**  
**صندق** شرفخی. زرو یا قوت وعل اندر فزین. نبیذر روی کپسه **تیک** و غل  
طولرد دقلی عاصونه دخی دیرلر لکچدن دوزلر و سپهر و طولرد دقلی سیه  
دیرلر **توراک** **دف** **لطیفی** توچه اشک بناری کنی یاد کپیش. تو توراک  
بست و زنت اندر جولان **تیمین** **طلیق** **عصری** چو اواز دستم سواران شنید  
فلاتوس لادلایی برتیمید. بولفت اصله طالب دریم لر ظرف قصد ایدوب یا تلیقظ  
ایدولر یا یلر زلر **تیمیر** و **تیمیر** طبل دهل سمعه. **رودکی** بس تمیری دیر زونیک  
درفت. نه ای یا ای خستی شد و سخت. لکپسه رویا شد ما آن **تیمیر** چشمی اؤ  
بود مانده خیر خیر. شرفخی. ایاسانی که در دهگاه حاجت. زعلاس هر و رو با شند سیه  
**تیم** **تیم** ساق **تیمش** کلک طارقی و تعمیر حال قصه دن و بکا دهن و او اوقت که  
شرفخی و اسطوسی تلغیز یا بنام نقل اولدی ایا شد و ساه. نجوانی صحاح الغریس

الفرس اولو کما مذبح بولفتی اولما پائال المتوطنة بطنین من فوفه د یو صبح ایله یو سیدان بو  
دنی اول غلام طایق ایراد اولندی **تخله** عصا و خیلین **شمس قرخی** ایاشانی که هر سال که آید  
بر کاوه توی دستار و تخله زود بخشش تو باز کردد زود بر کرده صیاح و کس و پله **تخم**  
اول الت که آنو کلک شک چین تار اولان شکری و پتقی و تو وادنی خوادگیکن طوطی  
**شمس قرخی** بکه انکه که شاه زرباشده چرخ سازد زمطایر تخم معروف **تخم مرغ** بیده **تخم**  
مؤوف و ستور اول مرض که معده طعام فاسد اولور و هم تخم معده دنی کلور و منی معده  
دنی کلور جانورک تخم **اسدی** بت زاولی گشت ازین هر چهار نیم من خراخته شه  
**تخروف** قه دالو سکون رایل سکون دیکلری قوش **تخرباش** رطب معده وادانته سید  
بتریزانم ری و خوبریو یک **ترا** سخته صیغه طایر علامت مفعولان مرکبه و او سخته  
ارالقدن و شت شعل یازش در **تراب** سزونی صوکه بر بردن سرب سخته **شمس قرخی**  
خدا یلکانی و تاشی که شته حیوان غلام شکه کلکش بود بوقت تراب **ترابیدن** سخته  
ترشح معده **تراشه** یو نقه **تراشیدن** بوقوت **تراک** چالده و خسروی و ان شت تو  
ستار برفت و اما از آسمان بکوش تراک و بر پسته چاقو سیار لوق **عصری** ازله  
پشت باز بر کش آید صد تراک کزده عالی کانی من و آید یک تراک **تراوین** سزونی  
ترابیدن معده **ترت** اشکجه **ترت مرت** تار مار سخته در **شمس قرخی** بوسکال یک قوش  
تار مار یک خواجه بکشاش رت مرت **ترمان** اول که بر بنزدی مالوف و معلوم  
اولو دلیله ترجمه ایلیه **ترخال** قوش بوئی خیال معده **ترزده** قاضی منی قابل و جلی

کلی

**شمس قرخی** قاضی کردون یوزیم عدل و عدالت داریش **ملکت** رانا ابدیسته باشی ترز  
**ترس** قرفو ترسیدن لفظین اسم مصدر در دوم صیغه ام در **ترسیدن** قورق **ترسش**  
اشک اصل بود که صیغه تکلف اوله قوش و زبیده و کاوا و لکه تخفیف قضا یو کت رایی  
ساکن قورور **اسدی** چنان خوش نیایدن کت فوزه چنان ترش نه تیرک شکر نه  
**ترشیدن** اکثاک یومع رابسته مالک لفظ اولون کرک زیرا که تصرفات شت عاقله  
مقصود در **ترش** قوروت اکثاک دنی دیرلر **ترش** انچه و عاقلون که پشیمانی کیدلور  
اکر خواهی غایبسته در **ترش** و و در راه بی سامان **ترش** تیرکش و نولیده که  
اشق دنی دیرلر در بید که کوش که با جمله **ترک** سودی کند بر سرتن جوش و ترک  
زود که دشت زرق کی رایی **ترمه** ده شکوفه و فز و ریحته یک **ترمه** خال و یکان  
اولان و غله و سوز **شمس قرخی** نبود در کلام تو خج عدل **ترمه** بر زبان تو زبند  
**ترک** نفع رایل ترک لفظین تخفیف اولیش در **ترک** ستم نایل و سکون رایل لفظین  
و دشت و قیاق ملک شکوفه بلنه در لرا **ترک** قوشی که یوزلو و قار کوزلو و قار کوش  
و جاکار اول لفظی سیدان عجم تار لری محسوب لرنه بر سیل شیده ترک دیرلر **ترک**  
**ترک** بکاش که دفا از حبه **ترک تازی** یجا و غارت ایچون ایل او زرنه قیاق و ستم اول  
چنان کس اسم مصدر استعمال اولور و وصف استعمال اولور **ترک** تار که ایچون لرا **ترک**  
معروف **ترکون** قیفا قهر **ترک** سخته **ترکیدن** چاقی ترکیدن لفظین تخفیف اولیش نه  
**ترخان** بادر بود یو کلری اوست که با طایفه بادر بخوبیه دیو شت اولیش در **ترکیدن**









سبحی عبد ابیہ بالقلعہ صابر





ابر کجا تو کیش با راست **توت** اولور که کوده ده قی قرا سکل که چتر سودا ادرین پدلا  
 اصل بود که سکل غی تا مشک در فارسید تا مشک اولاد و غی سنبون تا بله فقط ایدر  
 بل که کچلرم یک توت در بر لر **توجیسیل** رود کی خود ترا جویو غی و زبیه چنان  
 چون توجیه جویو شیب **توتقن** از کجک یعنی از آنجک سستیلانغ خایا طایله  
 تورد و توردغ دیلور **اسدی** همداد دارا یخت آموختم که من کین بدین خایا تو ختم  
 رود کی بجه خواج یک با هم از نو بویسه شیا کچ کچ خواج که کام من توری **توجیریک**  
 یعنی دیوار اوز رنغ بسته قویا چون دورن بیر **تودری** قوش آکک و یوکلوی اوست  
 قزل اولر **تودری** سرخ در بر لر و آغ اولر تودری سینه در بر لر **تود** دچک و بیریک  
 چای کبی عیله سبیل تشیه توده در بر لر **اسدی** بها توده کردنوز و کله بها بر کوفت  
 آن خا ره که **تور** طول عورت **تور** توتقن لفظدن مشتق در اسم صدر استقال اولور  
 و عیله نام و وصف ترکیبی **تور** غی که با ندر کارزار جای در نک چوشتم شایع کرد  
 بمع که کین **تور** زرا و عیله اعلام نیا دوز **توری** بر نوع بیز در قفان ایدر لر کین  
 و لایقند برقی ایندو در بنای ضعیف در یوفتد در عیله سنج نادقی و اودنی مفتوح  
 فارسید و اوسان استقال اولور **تور** قاصد در سجاد **توری** و کتان بکر ما  
 مفتحت **تور** و هم توری فتح تا بید و سکون اولر قرا چون نزلانغ دوه ملک اینک غنی  
**توش** طاقن و قدرت **تور** ناصر و در طاعت بی طاقت و بی نوس چرای ای کاه  
 سینه کاره کی با طاقت و با جوش **توش** فتح تا بید کسر و اولر تیر غولون حارت معینه

توش و توش ایسه بر سستعلی اکت در **توش** قزما که آوکلر سر قزلر **توشال** ایش اری ایش  
 ایمنه نور کجک ایشلری ایشلر و کجک کجک و کوشنه دنی **توشال** در بر لر **توش** ازادی  
 معینه **توشی** جان اترای رفق معنه **تورغ** سکولک غای که نجه زما اودی موخیز قنغ در  
 تورغ در بر لر کتر اول پرده او طون آدن اولد و خندن اتر و او طون معنه دنی استقال ایدر  
 شل غی **تورغ** با خورده چند از معنه ملک برشم بر ملا ایدم ازورغ من از نخت سنان  
 غود سوزان **تور** غان غصرا از غود و بان تورغ **تور** ایم کوی بیک معنه که طیبک خیار  
 در بر لر **تولیدن** صحنی بسو فتن معنه **تون** کلخان و مشرق طغنه بر ملک آدی در **تو**  
 تیق که سندن فاضل اولر ایله و اولدنی بر و اولدنی لغت در **توبل** طراز **تو** آص  
 پشت تو بل و سر تو بل و روی بر کرد اتر **تو** ساق چون نوبان و دغان بریشل در ستر  
**تو** ایزر معنه **تو** قنای **تو** پاست چوی برداشت چنان سینه ام از غم **تو** لبت راز و قی  
 دلبر دانیستی **تمک** بوش خالی معنه اکثر بوز که تی لفظدن صکره ایلغ و غرا و دیر  
 استقال اولور **توشلور** ای زخم دمی تی و تمک م دم نزدیک تو چر ایاید  
**تم** اعلام رجال دوز و هم نه پسته که تی نظیر بویک و لایتم در بر لر **تم** غی نیست درین  
 چون شهنش زاده نیست در زرم چوشاه **تم** بوش خالی معنه **تم** دنی بوش  
 یعنی تیر و درویش و لایک **تیک** بولر قاصد معنه **تیب** صحر معنه کلور و املظ  
 صکره و تلغ و غرا و دیر تیجه ذکر اولور **تودک** شیب تو با فراز و فراز تو با شیب  
 فرز خادی بواغ و شیب و قی **تیر** سکره حنا و کلور و لایق که اتر که تا نیا قار و بیک

تیری که اون تیر در هر بریون نصیب سنین تعیین اولش در اون بونک نصیب بوق در **تیر**  
نصیب سنین کلور. **رایع** تاریخ فرس قدیم دن و تاریخ جلالیدن بر اونک آیدر تا تاریخ  
جلالیدن سنین اول یای کی در تاریخ فرس قدیم کیست اعتبار اولی و دومی سنین ای  
کیرود و رایع **رایع** تاریخ فرس قدیم آیدر سنین اون اونی کونی که تیر مایه اول  
کونی برام آیدر لر. **رایع** تاریخ کلور. **رایع** تاریخ کلور تیر دیر و تیر و دیر  
تا سنین ایخا جند دیر لر. **رایع** تاریخ کلور اکثرین جمع آیدر و سنین آیدر. **رایع**  
تیر زعفران و سینی. **رایع** سنین بر آسمان بروزی تیر. **رایع** سنین موکشتی عراق  
که باشد زعفران و سنین لک و تیر. **رایع** سنین در قور یاد کنند. **رایع** سنین  
کرد تیر. **رایع** سنین رای ترا بود چو بهار. **رایع** سنین ماه ترا بود چو تیر. **رایع**  
آیدر اونیک مقدار بوقی ملکشد بوقی اولر و بقیه سنین دیر **رایع** سنین  
قوس فرس سنین **رایع** سنین بوقی دیک اولر سنین اطلاق اولور و چو لک اطلاق  
اولور و چو بوق اطلاق اولور **رایع** سنین اطلاق اولر و بقیه یا بر لر **رایع**  
اولوفا تون **رایع** بولانی و کرالو سنین دخی کلور. **رایع** سنین حال مجدی. **رایع** سنین رخت از طر سنین  
چو بقیه در سنین بقیه نظر توان کرد **رایع** سنین تیر سنین اطلاق اولر و بقیه  
**رایع** سنین کور که اونکل بعدای و طرائق الی **رایع** سنین **رایع** سنین **رایع** سنین  
افرق ضراط سنین **رایع** سنین ایچ دیک اولر و سنین اطلاق اولر و سنین  
و طراد اطلاق اولور و دوی تیر دیر لر و بقیه سنین **رایع** سنین **رایع** سنین **رایع** سنین

بهر

دیک اولر و سنین تیر اولر و سنین دوی و سنین **رایع** سنین کلور قلیک و بقیه  
انری که اونکل سنین **رایع** سنین اطلاق اولر و بقیه سنین **رایع** سنین  
**رایع** سنین کلور قلیک و سنین عبارت در یک مطلق قلیق سنین اطلاق اولور. **رایع**  
که تیر و بقیه سنین اطلاق اولر. **رایع** سنین اطلاق اولر. **رایع** سنین اطلاق اولر  
سینور در و طراد کلور سینی دیک اولر و سنین اطلاق اولر. **رایع** سنین اطلاق اولر  
در سنین اطلاق اولر. **رایع** سنین اطلاق اولر. **رایع** سنین اطلاق اولر  
فر دوی. **رایع** سنین اطلاق اولر. **رایع** سنین اطلاق اولر. **رایع** سنین اطلاق اولر  
سوسوی یور سنین اطلاق اولر. **رایع** سنین اطلاق اولر. **رایع** سنین اطلاق اولر  
یک **رایع** سنین اطلاق اولر. **رایع** سنین اطلاق اولر. **رایع** سنین اطلاق اولر  
چا کر که در **رایع** سنین اطلاق اولر. **رایع** سنین اطلاق اولر. **رایع** سنین اطلاق اولر  
طوسی و سنین اطلاق اولر. **رایع** سنین اطلاق اولر. **رایع** سنین اطلاق اولر  
تیر لرده و سنین اطلاق اولر. **رایع** سنین اطلاق اولر. **رایع** سنین اطلاق اولر  
از سنین اطلاق اولر. **رایع** سنین اطلاق اولر. **رایع** سنین اطلاق اولر  
ایستقال لرده و سنین اطلاق اولر. **رایع** سنین اطلاق اولر. **رایع** سنین اطلاق اولر  
نما دوی و سنین اطلاق اولر. **رایع** سنین اطلاق اولر. **رایع** سنین اطلاق اولر  
یعنی اطلاق اولر. **رایع** سنین اطلاق اولر. **رایع** سنین اطلاق اولر  
بهرند و سنین اطلاق اولر. **رایع** سنین اطلاق اولر. **رایع** سنین اطلاق اولر























فارسیده ماه، مملکت اول که استحال اولیایم بدین و غیره در دکان متول در و یا تو بیست  
 عوام قبیلند در یک بعضی الفا، ماه، مملکت اولیایم فارسیده پنج اولیایم و اجساد اولیایم  
 شرح اولیایم **عاشق** پنج ششده حاشا نظند تخیلت و انش در مملکت نیر در **لطیف** است لعل  
 خاتم عاشق **عاشق** می مهر تو با بدو عید عاشق منه از علم تو با یایم سبزه کش  
**عاشق** مملکت نیر در **عاشق** عاشق که من میم کل ترک می کنم من لاف عقلی زخم این کار  
 می کنم و هم بر او شاد و بیستیلر فاشه مکر و قدر **عاشق** شد که زمان سخته کلو **لطیف**  
 بسیاری عمت رفت با قیست پاید **عاشق** این عال غنیمت دان سدرش زایند **عاشق**  
 سخته کلو که کشیک و ضیفند و هنوز ندان و تیر انداز عبارت در اکثر شایده صفت  
 واقع اول **عاشق** که عال دلش خوش کند باز راستی کش شوش کند و بوییل دند  
 مقام عاشقی ده متول اولیایم **لطیف** دم نیزند و نیزند و عوام تانی **عاشق** مملکت نیر در  
 یکس یایره نانی **عاشق** شد که حاله در یک اولیایم تخیلت خلاصه کلام غلظه استحال اولیایم  
**لطیف** مملکت نیر در وقت جیف است **عاشق** که کشیم هم آمد در باغ سرشین **عاشق**  
 او را نذر ایلی در لول اعتبار اولیایم **عاشق** و صغیر وار که ایکه شحال در و حاما کیر وار  
 افع شحال در **عاشق** مملکت نیر در نیم سخته کلو یک دیگ اولیایم **عاشق** مملکت نیر در  
 آمدن شهر صیام **عاشق** مملکت نیر در وسط عقد مشهور عوام و مقام تجدد در استحال اولیایم  
 سخته **عاشق** اولیایم **عاشق** که نذر در شحال مملکت نیر در **عاشق** مملکت نیر در  
 با تو می در و بر یکدیگر ایلی که بر اثری در **عاشق** مملکت نیر در اولیایم مملکت نیر در

مملکت نیر در **عاشق** مملکت نیر در **عاشق** مملکت نیر در **عاشق** مملکت نیر در  
 و سنا داولیایم اندر لعل فارسی شهر لرد و چه استحال اولیایم **عاشق** مملکت نیر در  
 اندکی نیر **عاشق** مملکت نیر در **عاشق** مملکت نیر در **عاشق** مملکت نیر در  
 کش اولیایم در **عاشق** مملکت نیر در **عاشق** مملکت نیر در **عاشق** مملکت نیر در  
 لغت در **عاشق** مملکت نیر در **عاشق** مملکت نیر در **عاشق** مملکت نیر در  
 در **عاشق** مملکت نیر در **عاشق** مملکت نیر در **عاشق** مملکت نیر در  
 لغت در **عاشق** مملکت نیر در **عاشق** مملکت نیر در **عاشق** مملکت نیر در  
 مملکت نیر در **عاشق** مملکت نیر در **عاشق** مملکت نیر در **عاشق** مملکت نیر در  
 فرد بر **عاشق** مملکت نیر در **عاشق** مملکت نیر در **عاشق** مملکت نیر در  
 بر آورد نیر **عاشق** مملکت نیر در **عاشق** مملکت نیر در **عاشق** مملکت نیر در  
 طوسی و هندوستان و نجوانی و حکیم قطران از موی و شرفی شود تصحیح ایلیایم  
 نیز در **عاشق** مملکت نیر در **عاشق** مملکت نیر در **عاشق** مملکت نیر در  
 طوسی و هندوستان و نجوانی و حکیم قطران از موی و شرفی شود تصحیح ایلیایم  
 کی اولیایم اما عاید یازد و عاید مملکت نیر در **عاشق** مملکت نیر در  
**عاشق** مملکت نیر در **عاشق** مملکت نیر در **عاشق** مملکت نیر در  
 بر سبیلون فارسیده اکثر بود که ماه منتو عین مملکت نیر در **عاشق** مملکت نیر در  
 اشارت اولیایم و در نمی یازد لعل شوم که هر که نکل غلظه دخیل یوق در آب خواست و استخوان

















[illegible]











خوان را سمنند فرق میان ایزدی اگر بخند طعام و لطف او رسد مانع در برابر او نیاید و اگر  
خوان دیر بردی **خو افند** اوقتی در بسیاری ترکیبی که شکر در قرات منجور کسور و ذوق  
معتاد و او در حق و الف ثابت در اخذ و مانور قایم نیست از سلطان و انور **خواب لاراول** که  
یادش بگوید اول ملک خوش و دیگر آنوک گفته و **اورا تو** در قرات خواست معتاد بود و  
لیک و ج هایز **خوای** طاعت لذت مسکن و او در حق ثابت در پای و جای قایم نیست از سلطان  
او **نور خوب** کزل چمن گفته **خون** و **خواب** قوش لیگ **منش فنی** هر غرض و کبر و بجز مرغ  
شنسند خواند و بعد از آن در قرات بر غلش مایه قوت و **ورغای** از قرات معتاد او در قرات  
شوم و بر آن نشین کرد و مانع **خود** کند و او در قرات قایم نیست از سلطان و او  
و اداده که بر اسمک افزاید او لا شکر در حق مخصوص مانده دلالت ایاز **لطیف** من خود  
پای ملت سوم **یارب** رقیب پاک از د و او پس **خو** را شایق که خواند و در دیر بر کسور  
و کلف بهادر لار و نور و ادوات در وجود و بود قایم نیست از سلطان و انور **خود** و  
بوستان افزوده است در **خور** و او سبیل دروغ و فایده مندر بر پنج معیار کسور و اولایک معیار  
**ایزدی** نازی دیو و غر و سور **خو** را بخت و بخور گرم و سور **خو** نایس است از کسور  
کمال غیث **مشتوق** من که رشک و غر و خورست **جاش** خوش که من باین باور خورست  
مانند فرس اکبر یولک او بر جی کوفی **راجا** خوردن لغظون صیغه امر و وصف ترکیبی و  
در **خور** را لیکن صیغه جالعه خوردن لغظون و او در **خور** را لیکن صیغه کسور و اولایک  
شول لیکن که هیچ استیضا اولایک **خو** نایس است از کسور و در کسور **خو** نایس است از کسور  
نود

مردمان اهل شترا. الشتراق برینا کلا به. از کله از بود شهر بار جهان مست. بسوی کشتزار  
فصل خورابه. به یکی از فاضلین بود احوال. از غلایش شترادر به خورابه. و آسوی طوسی  
شول ارماندیر لرکه از ن هوالار. عصری. ز جوی فول به چکر بکوی. جوبسار کرد  
یکبار جوی **خور** طعام و اورسی در سر و بر د قایسند استعمال اولور و خوردن لطفنا  
صیقه ماضی در ام مصدر دخی استعمال اولور **خور** دنی یک مصدر دخی استعمال و اورسی  
**خور** ش اسم مصدر در میش دیک و لرو و یک و ای یک مصدر دخی کورو. کال مضاف. عجب  
شیر خور و از چکر بار کلدن. خون بر سال خون خضر می باید خورن **خور** کشتن گفتا  
مسته و اورسی در **خور** میور بش کطیبه فاش الکله دیکل مستور در **خور** و اورسی  
الش قایسند ایک معنای کورو اولو ای حیثی و ایو دیک اولو ثانیاً قای که مازر کشت  
چو یک. قایانه دونا و کور خور. موز اولو کشته کنی خوش **خور** از شتران و اولو  
موش و زدن قوری دیک و لرتک مسته. شرقی. اگر کنودی فیض خا و بخش  
شوی در قتابیر جهانان جو خوش. و اگر بناشد خون نود چین و قتی. بر کید از لعل  
جهان فغان و خردن. و خوشیدن لفظند صیغه اتم و مشت ترکیبی **خور** شاه ناله و تر  
آسوی. نه در کوی را بود شکلب. نه از هم صوف دخیز دوجاب. و اورسی **خور**  
از ملک و ماک صلیقی بغداد یک باشی و کولک بر برنج آدی در کور عی شنبه دیر **خور**  
بورش و قویون. لطیف. در حق کباب از دست نوش. همیشه و ماضی خوشند  
**خاک** طوکر خنر بر مسته **خول** ایکسر سیر که فصل دیر و میدان لفظند طوخرای ترکی

















بود دروا **درواخ** شول میر و که ساخته یوز طویش اوله منور تمام بول مشاولا افسل  
بر لفظ کتب در زیر که وراخ راستق و یک ورا کتر اشیاء بر مشقت واقع اوله لطیف مغیث  
ملا و دین قهرمان و خیم شکار که نیست دشمن او هرگز از علی درواخ رود کی چو که  
یوز کس خشد کار مایید بود درواخ شد **دروان** شهر شوفا غی که آغ بار را باغی و در  
اکوم ساتوم ایورلر و در ویشلر و با کسایورلر خواجده ست بر ترا صورت مکان و  
در دواخ جهان ازل عقل و صفایور و کاه اولر که بر سبیل جوت پارسا دینی که در صفت  
اولور لطیف زکوی دلبان دروازه کردن بود در دکن را تان کردن **دروا** تمام  
اوستند چمن کنگ که نزد باغ اذن تمام اوستند چمن که **درو** اشیاء سلام سخته **درو** که  
دولک که اولر تحقیق یوز باور تان خالی صفا یورلر شیخ کمال خجندی که کند در  
ایلی ز باغ عشق که کشت بلیون در و کرای آموخت **درو** دین چک استی **درو** که  
من چک بری زین بر دازد دانش درخت سخن یعنی لرغ سقانی و دینی کسوی **درو**  
یلا کتب سخته **درو** ایچ و **درو** و علاج یای **درو** یاک اسکایا سی یاکارلر **درو** و **درو** که  
دروین دیرلر درودن دیرلر **درو** نم و ف و مشهور که ایلی یای کیش اولار اراستند  
شواقه و یا سیل اولر قله آقه غیر و قله و قله و دین شول قله دیرلر که یولک اولر و  
بیلطوینیه یعنی در آرد دره که کان تان خوردن سال نشود بهفت من سکن **درو**  
شور و را بیلطوینیه که اودا و رلر **درو** ایچ و قشیش اولان انوری یاکه دریم خایه  
کیش ثابت از کان تو زخم استوارست **درو** یای پاری دلی در آنو کچون دیری دیرلر که بهرام

بنا

یسلغ ایلی که کند و قاپوسته قاری دین مولا یرو بر اتری و کسوی یوی خاسر یز لار  
اول زمانه آنک که پوخته سبب اولر و غنودن او تو دیری دیو **درو** و **درو** که **درو** که  
**درو** ایچ و ابر شمل و الحلق اولر که سخته سخته سخته سخته سخته سخته سخته سخته سخته سخته  
دیرلر **درو** ایچ و اولر که هر بزرگ درجه لری اوچر اوچر قسمت یورلر بر ستمی بر یوز  
تین ایورلر **درو** ایچ و بر توف خرق سخته **درو** ایچ و یاس قاپو سوسی و فیضیه جالد کج لرد که  
یوز سخته حکم لک ایچون ایورلر سلا قارق قله مشرقی آن شاه که در ملکش شیخ کس  
نه حاجت دریا شد و نه خوف در یوس **درو** ایچ و دروازه سخته در کمال اصفا در مانع ام  
برست یان مظلوم **درو** ایچ و زکوی عطای تو سبک **درو** ایچ و **درو** ایچ و اولر قله آنک انده  
ایو سخته در داری دیری در دیری زنی دیری که در دیری در دیری در دیری در دیری  
و با تحقیق سودای خراج لورک صفت لور و زنی مشرقی چویر کشت ازو کار ملک و عت  
راست اگر چه بود ازین چمن چوکان اولر بر توف وری زین که در خلق را تسخیر کنی  
بیش لکری وی شای و در **درو** ایچ و دال بر غلده سخته **درو** ایچ و **درو** ایچ و  
قافین و کورلن اولر که استقال اولور و بری لردا استقال اولور **درو** ایچ و  
کشت دست کوننی **درو** ایچ و درگاه و بر خود که کنی **درو** ایچ و **درو** ایچ و  
که ویران نشست شهنشاه بود **درو** ایچ و **درو** ایچ و **درو** ایچ و **درو** ایچ و  
حق شاس **درو** ایچ و بدخواهین کس قیقین اولر ترک دلفه کا خور باد دیرلر مشرقی  
رام خوش طبع کشت در غنودن دیو بر طبع و شیرین و در نیم جلا و دمهال سخته دین سخته













































































علاء الدین حکیم سید

۱۰۰۰

بردن سودا کو پرولادہ کو کوگردہ سناؤ فراہم کیا ایلرلوہ **عقیق** ماربا ازین چہرہ خواست چہرہ  
 کہ مرانیت خاخر **سنب** ختم سنبلی کی بخارہ بکلوہ و **لاطو** رک طویٹنی **نی** تیار کردن **سک**  
 فتح کردی مہدی رانی روایت افترق برنوعنی ایکے ٹھانڈیہ بکہ قلعہ متوحہ نوریزون سکنے  
 بادن او کو این میرقلب ایڈریک ٹھانڈیہ و بسا خنونیہ یائی وصف ایڈریہ باشندہ رحمت دئی اولڈی  
 ایکی ٹھانڈیہ بلہ استعال اولڈی یکم سہ سابعیا ن اولڈی **سنبدا** اعلام عالم دغا **اندی**  
 پس صہ ہمایوشنبا دہا کیلکہ بکرارے نشوداد **سنبدا** سیم باہر دیکھو کی طاش  
 ترمیا یووب بکراجہ در **سنبان** سنبہ ٹھانڈیہ در سنبقن غنظدن دکن دیکنا اورنوم طام  
 رجا دلوز **اندی** سم سنب تیان زین کہ در پست **کو** ہا کو راکرا ٹون شست **سنبلی**  
 ہر سنبکہ بغای باشہ وارہ ہا ہشی کے اولانٹیل و سنبیلہ در لربٹ کتاب فرم کہ سنبلیان کو کو  
 افتر دلوزاد ویلا طامی و سوزور **سنبلی** سنبلی جنڈی در کہ سنبلی طیبہ در و سنبلی عاصیہ فرنی  
 در بر رومان دلچہ ناردن **دور** ایگتے سنبلی در کی در کہ سنبلی طیبہ و ناردن فیصلہ دئی  
 در بر فرسہ لچہ بچوشہ در بر تینوٹا و توتاک برنوی در حقیقتہ کوٹ سنبلی کے یو تو دیکھ  
 و نوزو سنبہ سنبلی سنبلی بکر دکن و کندن اور تو سنبلی در لربٹ کو کی استعال اولوزاد و تے  
 سنبلی جے در پرا نی و ہا لہری نوغا دکنڈہ بکرارڈن کچوکٹ غلین شق و دانکو دکل فرا  
 کو کی اولرائی دئی زیادہ تعویس کو یکٹ اولڈی لہری و چکی ویشی اولمز کو کی استعال اولوز  
 کو کی در سنبلی در دیکھو لری کردہ و فعلیہ سنبہ یعنی سنبندن در سنبلی غنظ و ناردن غنظ  
 طلق ذکرا و سنبلی سنبلی مراد اولر **سنبلی** کتاقت ناردن غنظ کہ مطلق ذکرا و سنبلی















دوای توای بدول فاش. **شاه** کوبه لوب لوب کوبه غورست. **شهر** غری. **بر** غلام کوبه  
 کیوان بجای عارس. در بریم دفر زت کوبه **شاه** کوبه بر موف غلامش در شا و نج غلام  
 در بر توای اولر دیک ستمه دغه دغی اولر متا طیارش باقر لر معنی لرم من طیارش  
 دیشنه باقر لر شا و نج دوز لر **شاه** دور کای غلام طیارش. دل کشت از علامت خلعت امیر  
 چون بزرگ کوبه شود از شا و نج دوز **شاه** دین سولک شاد شدن ستمه **شاه** دیند  
**شاه** دین صوبای غلی **شاه** دینک **شاه** دین قوق شانه ستمه **شاه** دین ایستک سول  
 ستمه **شاه** دین ایستک سول ایستک سول ایستک سول ایستک سول ایستک سول ایستک سول  
 طاعت و بر سبب کینه ستمه ستمه ستمه ستمه ستمه ستمه ستمه ستمه ستمه ستمه ستمه  
 انوری. در کوبه خرم شمش کان کوبه. اقطاع قدیم شامک است **شاه** دین قوق **شاه** دین  
 نیم ستمه ستمه که کار کوبه لر **شاه** دین **شاه** دین بر نوع آغ طیارش در ایستک سول  
 صغای اولر با کوبه پاره پاره از جوق ایستک سول ایستک سول ایستک سول ایستک سول  
 سیدن کوبه لر ایستک سول ایستک سول ایستک سول ایستک سول ایستک سول ایستک سول  
 صوبای برانجی تیز از یور **شاه** دین کوبه کوبه کوبه کوبه کوبه کوبه کوبه کوبه کوبه  
 شان. مکرر خوانش از انجین شان. **شاه** دین کوبه کوبه کوبه کوبه کوبه کوبه کوبه کوبه  
 قوس دیند و ترک دیند ستمه ستمه ستمه ستمه ستمه ستمه ستمه ستمه ستمه ستمه  
 ترا آکسید و **شاه** دین کوبه کوبه کوبه کوبه کوبه کوبه کوبه کوبه کوبه کوبه  
 و **شاه** دین کوبه کوبه کوبه کوبه کوبه کوبه کوبه کوبه کوبه کوبه کوبه کوبه کوبه

ایستک کوبه کوبه کوبه کوبه کوبه کوبه کوبه کوبه کوبه کوبه کوبه کوبه کوبه کوبه  
 ایستک اولر **شاه** دین کوبه کوبه کوبه کوبه کوبه کوبه کوبه کوبه کوبه کوبه کوبه  
 بر فواج ستمه دی. من شمر ستمه خوانم و او ریش ستمه لایه. صد کج پراز کوبه. عطا دار  
 ریش. کتم بران ریش کوبه دی فواج ستمه **شاه** دینک طریق دیک اولر فارسیسی دغی  
 کوبه ستمه طراغند اطلاق اولر دیک و قیل طراغند و نیز طراغند اطلاق اولر و ستمه طراغند  
 ستمه کوبه و ستمه ستمه ستمه ستمه ستمه ستمه ستمه ستمه ستمه ستمه ستمه ستمه  
 انوکله کمان و یول طراغند ستمه ستمه ستمه ستمه ستمه ستمه ستمه ستمه ستمه ستمه  
 آیدر ما و را. انهر طراغند و اولر و لایسوک اولر ستمه ستمه ستمه ستمه ستمه ستمه  
 و کافرا قیل لر در شا دغه کوبه کوبه کوبه کوبه کوبه کوبه کوبه کوبه کوبه کوبه  
 در دینت دیک و کافرا دین سول **شاه** دین قوق کوبه کوبه کوبه کوبه کوبه کوبه کوبه  
 اولر با دین و ستمه کوبه کوبه کوبه کوبه کوبه کوبه کوبه کوبه کوبه کوبه کوبه  
 بود و خسر و صفه کافرا کوبه کوبه کوبه کوبه کوبه کوبه کوبه کوبه کوبه کوبه  
**شاه** دین و جان عوسان از **شاه** دین **شاه** دین **شاه** دین **شاه** دین **شاه** دین  
 طلق اولر **شاه** دین **شاه** دین **شاه** دین **شاه** دین **شاه** دین **شاه** دین **شاه** دین  
 و دغی بر لده دغی اولر سولک را غای مقارند اولر بود غلی چوق اولر لوج برانجی  
 برانجی اولر لاله غای بر زور دغی و تو کوبه کوبه کوبه کوبه کوبه کوبه کوبه کوبه  
 اولر چاک کوبه کوبه کوبه کوبه کوبه کوبه کوبه کوبه کوبه کوبه کوبه کوبه کوبه











































خزینہ غلام عرو  
عروان عروید  
بولند علی بولند

تاریخ

[illegible]



دویم بدخواه ملک است دایم که می باید تا که بشکست طغیان را خنثی گرد غلیغ **سپید** جوین کن  
آنچه بدست از حالت نیست که بر کبر و جود من فرسودم نیش **چنان** با من من با منی **طغیان**  
کشت می باشد اول بر او قد برش **طغیان** خدا و او که شکست کوفی در بر **شرفی** که **بر**  
نیارزد غلیغ **پاییز** خانان بر **سپید** غلو **ساخته** ملک **اول** **طغیان** **پاییز** در **طغیان**  
پوزینه **سخت** و **طبیعی** که **خاند** **فوج** **دگر** **دور** **غیر** **نور** **سور** **لاریج** **کی** **قرا**  
**غلیغ** و **غلیوار** **دو** **نوع** **که** **پای** **دنی** **در** **بر** **شرفی** **پوست** **ما** **ظفر** **و** **فتح** **شست**  
**بر** **کل** **تقریر** **مدراس** **نوش** **غلیغ** **سریز** **که** **اشت** **قضا** **و** **قدر** **رایز** **پشت** **تن** **بدخواه** **مشت**  
**بود** **ما** **ج** **بلیغ** **ای** **چو** **مرد** **و** **غلیوار** **غلیوار** **تر** **بر** **بوت** **طای** **انور** **تقیق** **لولا**  
را **خای** **این** **بید** **لاری** **بنام** **که** **بر** **ان** **بنام** **غلیوار** **م** **یقین** **نوع** **و** **بغ** **دست** **مطل** **افت**  
**عزیز** **تفتیش** **جی** **موم** **و** **پای** **سید** **نما** **کلور** **و** **او** **اول** **که** **نور** **کل** **جی** **اول** **در** **خان** **دیر** **از** **سک**  
چه **میز** **آید** **مهر** **فرز** **نور** **دگر** **که** **درب** **و** **بست** **با** **نیز** **و** **نور** **دول** **نور** **ش** **نور** **شود**  
چه **باشد** **خان** **ایک** **افزون** **شود** **رود** **کی** **ای** **زین** **نور** **عز** **زمانه** **سوم** **همه** **شادی** **او** **خاک**  
**غبار** **قاپور** **و** **ای** **فرسی** **در** **میز** **در** **الفا** **بار** **خ** **سند** **استقال** **اول** **که** **لا** **ساخته** **میت**  
**بی** **عنا** **جی** **با** **من** **نور** **توی** **افضل** **را** **غبار** **عالم** **و** **شعر** **و** **قدیر** **و** **ای** **نور** **دول** **از** **درب**  
**ادار** **و** **باز** **در** **الفا** **نور** **ایز** **و** **سیر** **نور** **زند** **استقال** **اول** **طریق** **توی** **ایز** **نور** **سور**  
**توی** **ای** **کل** **را** **غبار** **غبار** **کوز** **قوت** **و** **کرب** **و** **سند** **در** **کلور** **غبار** **نور** **ایز** **سند**  
**غبار** **ای** **او** **کل** **را** **سند** **غلین** **مفعول** **غلون** **آو** **کل** **ای** **و** **قنار** **بزی** **دگر** **ای** **و**











































ام صخره درو صیغاه و وصف ترکیبی و همادریخته دخی کورد **ترشی** که کا ده صیفه جانه و در کس  
بشود. بر خوشش دگر منوفا پنج کا و کا ف عجبی که صخره کوبنیانی دخی بر بار کا و کا کس  
کولک و نوغ و یخیلک و تخفنی و لا و اورش و یوش و یوت و لا و دخی بر بار **لیسی** بجز غره کوانست  
روز شب نورش **ثلث** نیت از کور کنگن کا و کا **ترشی** **نوف** نوفا دخی تو سواریم  
دل و نغمه شد از ان کا و کا **ویم** او کز کوزی دیگه یوت و یچ که کوبیلر کا قانع  
دیگه نوغ و در کا و **ویم** بر نوغ بونی در کا و **دوین** کولک که انوک عجب منو غره که کور  
طارو کا و **زبان** و کا **زوان** بر نوفا و تدر که عجب انوش دیگه نوغ و در کا و **کوشک**  
او کز که انی لروک انکوز در عین عیار و دخی کا ف عجبی که ایلم و لغت و **لطیف** **مکرای**  
او چو کا و ی بز غارت کا و **کوشک** کز منوفا و از اسارت کا و **جک** شخیا ربا در کس  
**ترشی** **فنی** **فنیار** نسق کسی دان که بر کنگر دنان **ز** دخی قرع و دل اندک کا و **جک** و **ویدن**  
قا نقری زری وانی و کا و **جک** ایلم که بر شکل بری طبیعت کونلی دخی منو فیله ترق و در  
کا و **ین** کا **ین** صخره بیدار و اوارانسد تواخی و تباد و ار در کا **کاف** عیار صخره کا **ین** صخره  
و کاسن و کا حدان لفظن صیغاه و وصف ترکیبی **لطیف** **قا** صیا رنشد بیا بی سواد که کور  
عشق بودمان کز اولد کت کا **کاف** عجبی که ایلم در صخره عیار کور و لا و وقت صخره شایع  
و منو غارت و **قا** نیت و پسند صخره **اندی** **فرایم** زبان آفرین شاه را که زرباست  
بر خسروی کا و **قا** نیت تو جی بر نوفا کسی که ایلم کس و التون ارور کور و لغن و غش **ایلم**  
**فرشی** صخره عیار و از عوار کت شوند **بران** مثال که کسیم بنهر اندر کا **و** **رجاست** زبانیم

۱۶۴

[illegible]

















تو داری همیشه بر تباری . چندی شبنم و تباری چو مالکین کرک **کرک** معروف و مشهور بر تباری بود که  
 و صف و اندی و هم بر تباری تو شکر دین بر تباری تو شکر دین بر تباری تو شکر دین بر تباری تو شکر دین  
 و کرک دین بر تباری تو شکر دین بر تباری تو شکر دین بر تباری تو شکر دین بر تباری تو شکر دین  
 بر تباری تو شکر دین بر تباری تو شکر دین بر تباری تو شکر دین بر تباری تو شکر دین  
 فلک و جادو با تباری تو شکر دین بر تباری تو شکر دین بر تباری تو شکر دین  
 او و تباری تو شکر دین بر تباری تو شکر دین بر تباری تو شکر دین  
 غریب و دگر با تباری تو شکر دین بر تباری تو شکر دین  
 بگویند که بگویند که بگویند که بگویند که بگویند که بگویند که بگویند که بگویند که  
 شکر است از شکر است از شکر است از شکر است از شکر است از شکر است از شکر است از شکر است  
 ای مایه حیات **کرک** تباری تو شکر دین بر تباری تو شکر دین بر تباری تو شکر دین  
 بنگار و در تباری تو شکر دین بر تباری تو شکر دین بر تباری تو شکر دین  
 چایک و در تباری تو شکر دین بر تباری تو شکر دین بر تباری تو شکر دین  
 بنویس و در تباری تو شکر دین بر تباری تو شکر دین بر تباری تو شکر دین  
 کند و در تباری تو شکر دین بر تباری تو شکر دین بر تباری تو شکر دین  
 کند و در تباری تو شکر دین بر تباری تو شکر دین بر تباری تو شکر دین  
 فی سینه و در تباری تو شکر دین بر تباری تو شکر دین بر تباری تو شکر دین  
 جان و در تباری تو شکر دین بر تباری تو شکر دین بر تباری تو شکر دین

طاهر

بحالیت فصلی که نزدیکی او . بولم طهور است اکنون و در . طاهر طاهر بود از یک . ربا دین  
 باغش بود از یک . و بر تباری تو شکر دین بر تباری تو شکر دین  
 بخشید و بخشید که بخشید که بخشید که بخشید که بخشید که بخشید که بخشید که بخشید که  
 دایم . و ز شکر دین بر تباری تو شکر دین بر تباری تو شکر دین  
 کرک و در تباری تو شکر دین بر تباری تو شکر دین بر تباری تو شکر دین  
 کافیه سند است و در تباری تو شکر دین بر تباری تو شکر دین  
 کرک و در تباری تو شکر دین بر تباری تو شکر دین بر تباری تو شکر دین  
 کشی دغوی و در تباری تو شکر دین بر تباری تو شکر دین  
 اندر کرد و در تباری تو شکر دین بر تباری تو شکر دین  
 مادی و در تباری تو شکر دین بر تباری تو شکر دین  
 بر کرد و در تباری تو شکر دین بر تباری تو شکر دین  
 دار و در تباری تو شکر دین بر تباری تو شکر دین  
 شکر و در تباری تو شکر دین بر تباری تو شکر دین  
 کرک و در تباری تو شکر دین بر تباری تو شکر دین  
 و در تباری تو شکر دین بر تباری تو شکر دین  
 طوبی و در تباری تو شکر دین بر تباری تو شکر دین  
 و تباری تو شکر دین بر تباری تو شکر دین



















































شرقی. نداشت شمی تاج غریزه را که زرق مقدم این زرق نجوم ملک. مزار سال بماند  
 خلق تو که شود. بجای تو شکیلی چو پای تیغ از ملک. واقع معنه دخی بحدود. طیفی. چه زنی لا یند  
 ای ملک. چو کنی کرد هر خشی ملک و یک. بولسته شرفی میار جباریم قتم لا ملر و لیت یلری و  
 بیتا زنا ایلدی. کما زیناع فی ظن حق مذی مایوس. اگر بودی آن کور بخت ایلر و ملک. سنا  
 شرف مذی حضرت و. خشت کسی که یاید مزار بار خشت ملک و یک. سیوب و یو برقی معنه ایش  
 مصدر در ملک و یو یو و یکا یو معنه. رودی. ای ملک زنا زوای و وقت. کرد درگاه. آو  
 ملک و یک. عجبی. نام او تو نیز میر. چه کنی خیره کرد اولک و یک. و متاع البیت معنه  
 کلور. طیفی. خواجه که بر آید افعار. مع ملک و یک ملک زجارت. و الیائیه فی لایه یو  
 او زرت مقدم ایروب یک و یک کسیر سر عیاق و میر ملک مراد اولر. شرفی. بمانا چو  
 درشت عرصه ملک. چو ایلر و عقیق بهت یک و یک قتم لا ملر یو یو که آفرید و یو  
 ظاهر اولر عجم معنه. بو زور که دیله علقه ملک دیر لک یویش قراکون دارش معنه **کام**  
 او یان که توب سید و یو یک کام دیر لک یویش قراکون دارش معنه **کام**  
 ایتسار ارک التذاه استمال اولور. طیفی. من سا کسیریم باکو دکات سلیم. زیر اکر بعل  
 دو غشت یاکانه. شرفی. بر نیابیل و رای تو نباش. ملک. فرج دارد ز ملک ز **کمار**  
 بولج آئی ملک دیموک **کن** شندان. شیخ. میل در شندان چنان شت. عتسلیک من شیخ درین  
 لکن **کن** آملق نوز معنه. کرمی لکمنت کند فریب. میر خوردن ترا ز لکن بلز و طر اولر  
 بیج نیست دن قیر مایه لایا لی معنه. خواهر سنا. عقل چو راست کوی و مفر نیست. چو مایه ز

کلور نیست. ابوالعباس. خرم را کتم ای برادر معنه. این مین لطری ملک کنشاید **لیم** قتم لا  
 سخر فریه معنه. عجاج. چو اکر خواجه بیل و زرش و بفر دست. زنی چه کونه زنی سیم سا عیو  
**لیم** قتم لا ملر و درک طشر و یانی. عجاج. گفت من نیز کیرم اذر کون. بسلت و ریش و یو  
 یخ ترا. و طلقا آورد معنه دخی استمال اولور. لیبی. نه هر کار تودانی نه همه زور ترست.  
 یخ چو جامدن پیش و گفت بر مزار **لیم** و **لیم** قتم لا ملر و یان حکام معنه **لیم** خالق معنه  
 اسم مصدر در چو لره قیو استمال اولور. لیبی. گفت خندون خشت و کس نش. نه زور  
 هر دو نه حور. ز سیم کس که کانه نیست دران. کور بدنه در ای زکار. آن یکی را یخ خفتن  
 وان یکی را یخ و رفتار **لیم** کس لا ملر و یو یو قیو سلا قی قشون و تلج و بجای ملک  
 بر سینه او زنه آخفت معنه. طفا کسی کور اتو یخ در دوقیخ. بکافش پست و زور کون  
**لیم** لند ارک التی. شرفی. از پی قطع نیل اولایم. دشمن زنه خصیه بهشت و نه لند  
**لیم** آخفت ملک کس لا ملر و یو یو ساق معنه **لیم** برام سوز. طیفی. چند کوی تو میدمع ملک  
 نان یغنه ملک در نایک **لیم** اضمق عرج معنه **لو** قاتب و عاصمه **لویا** بو کور یو  
 دانه صوب دینشد **لیم** اگر کور لک کس کیشیل و سنا دیر لک احوال معنه. شرفی. نه کرد  
 ملک بشامیش نیکم عید. بو زار کور کان کر لک و لیم و یو یو **لیم** حصار اوی دو معنه  
**لور** اولور که شوزش میر صوبه شود و یا یو غرت قاتوب قینه دیر قو یو یو یو کور  
**لور** سیل یولی که چو کور دیر لک سیلا کند معنه **لیم** دلیک در این کوه و شیش زور و درک  
**لور** طاد چاشنی معنه و الداغون اولان چا کوس معنه **لور** چا بیک ملک یا یوس معنه

ازین بگنود و لور و فر

کتاب عمل چون دام کرده که بر پیشین بکشد از در میان در و یکدانه برود کرده بگوشه **لوس**  
عادی که پاشی که سخته **لوس** با چرخ که طوار با تره نور در بر که اندک یعنی اول که سیل منو کند  
بلانوقی صورت زدن معلوم که نور در بر که نور و آغزی که کشید دخی در بر **لوس** یعنی  
جلب سخته اسم مصدر **لوس** من زجای تو باز بود خواهم نارت خلک جان و خواسته  
لورغ شرفه ابو احمی با داکر توالسن زبستان طریقه شیرین که لورغ و صیغه ماضی و مضارع  
ترکیب **لوس** معنی دو شید سخته **لوس** بر او شده که طبعی که قانع معوضه ترکیب  
یصدی در بر که با غری و قوتی چوکی و قوتی قولای در بر **لوس** که معنی کلور اول  
قیه تورغی که طبعی که قانع قی عالم و یکله معوضه **لوس** با غری که بر حکم آید و نوان حکم زدن  
قبطه آدو شهور حکم اول که او غله در **لوس** او اولیله قری که کوزی در میان اول وقت  
بش رتق لودو و سخته اول که کوزی که سیدون لودو در بر که مع ایوب لودو در بر که کوزی که  
قند و معانی اول که سیل سخته اول که لودو و لودو عاقبت شیرازی غنای کین لودو شرف شهر  
آشوب و شیرین کار چنان بر دزد سبز دل که ترکان خون بخار و او معلوم لفظی  
ایودیک اول مع ایوب لای در بر که فارسی شمر کرده چوکی استحال اول **لوس** معوضه  
و در که دخی در بر که نور در بر که **لوس** او لیکه که کسب نورین نفس آرد و سخته قریه اول  
**لوس** بویک قازغن **لوس** لوشه لوشه آغای که با و زانکه و کت نعلبند لورغی که در بر **لوس**  
افق و یون اول که کسب سخته لوشه آغای که با یقن نقل اولدی بشار جالیله معوضه  
قلیل که غایب از لوش بولدی **لوس** د لیک ملازمه سخته **لوس** لای لام و با فصلی که ذکر اولیله

لام و یا لیدی روایت **لوس** لای لام و یا لیدی روایت که یاقی لای لام و یا لیدی روایت که یاقی  
لای و سوار که لوی تیل لای **لوس** چک شرف سخته **لوس** لوش شرف سخته **لوس** لوش شرف سخته  
وان زرا تو با سخته لای لام و یا لیدی روایت که یاقی لای لام و یا لیدی روایت که یاقی  
**لوس** لای لام و یا لیدی روایت که یاقی لای لام و یا لیدی روایت که یاقی  
نهی در مدان و م سادی سیم سکن کلک که از الحاق اولور غیر سخته در اسم لای لام و یا لیدی روایت که یاقی  
مضاف لای سخته لای لام و یا لیدی روایت که یاقی لای لام و یا لیدی روایت که یاقی  
سخته دایستم و دایم یکی و کاه اولور که معوضه سخته لای لام و یا لیدی روایت که یاقی  
و غله که کامت دیم غایب سخته مار بربان میواری **لوس** لوش شرف سخته **لوس** لوش شرف سخته  
**لوس** لای لام و یا لیدی روایت که یاقی لای لام و یا لیدی روایت که یاقی  
استحال اولور شکان کی **لوس** لوش شرف سخته **لوس** لوش شرف سخته  
و معنی که کشید ماخ در بر **لوس** لوش شرف سخته **لوس** لوش شرف سخته  
یک شست سیم ماخ قریح الدوم و دایم لای لام و یا لیدی روایت که یاقی  
مدرار و زری نکت شرفه **لوس** لوش شرف سخته **لوس** لوش شرف سخته  
ماخ **لوس** لای لام و یا لیدی روایت که یاقی لای لام و یا لیدی روایت که یاقی  
سخته **لوس** لای لام و یا لیدی روایت که یاقی لای لام و یا لیدی روایت که یاقی  
مکتب اولور در **لوس** لوش شرف سخته **لوس** لوش شرف سخته  
اوت که طبعی که قانع طبعی که قانع و قانع معوضه **لوس** لوش شرف سخته **لوس** لوش شرف سخته



















































خلف سفند فشان و قراعت نام دهن مکن و نفس که متولد مکن برنج قانور و پسین  
**وایکین** اگر نه افق استغف مکن **وای** راستی در دست ملک بر نسبتی شفا اولر و دسک  
 بولک مالید بر کسک شد کا مالید بوز و دوا شد و یغیا جالیج شول کان کریشی  
 اوله شرفه کان بر کم بر ملک قایو باقیست بصد دیل مین کان بر سدا و **وای**  
 یوق ددک **وای** اشن کیر و طوق **وای** دکل اوزم بین بر شرفه **وای** شرفه  
 در شام دهم بجای خوشه حاصل آورد و **وای** ارات تشید در شام اوله نول افق  
 لافق اولر قصابه اوزم دشت مازی **وای** کان قصاب کرد و دلداد و زده **وای** اوزم  
 ایلک لر خیره می لر بوشی سون دیو قایک مکن **وای** کلور **وای** اوزم **وای** اوزم  
**وای** اوزم در مکت برقی مکن اولک لغت نیم رانول فخر سیاه سال اولور اکن و دامن و تر  
 و کم کسکسید ایشلال اولور کان و مافق قایم سیک اکی لغت کمان کسر دایه ایشلال اولور  
 برنج قایم سید **وای** اوزم **وای** اوزم **وای** اوزم **وای** اوزم **وای** اوزم **وای** اوزم  
 بک زین بخت و ارون **وای** اوزم **وای** اوزم **وای** اوزم **وای** اوزم **وای** اوزم  
 برکت نام من **وای** اوزم **وای** اوزم **وای** اوزم **وای** اوزم **وای** اوزم  
 دلسد دسار مکن **وای** اوزم **وای** اوزم **وای** اوزم **وای** اوزم **وای** اوزم  
 قراغ و اوزم **وای** اوزم **وای** اوزم **وای** اوزم **وای** اوزم **وای** اوزم  
 قراغ و اوزم **وای** اوزم **وای** اوزم **وای** اوزم **وای** اوزم **وای** اوزم  
 و کوزلری و بوزنی و قوعلری و ارقان میل سید بود قلازی کلور بالورده اینز و اوق و اوق  
 قوی **وای** اوزم **وای** اوزم **وای** اوزم **وای** اوزم **وای** اوزم **وای** اوزم

اسوی

اسوی **وای** اوزم **وای** اوزم **وای** اوزم **وای** اوزم **وای** اوزم **وای** اوزم  
 کیدلور **وای** اوزم **وای** اوزم **وای** اوزم **وای** اوزم **وای** اوزم **وای** اوزم  
 وعت دیوچ اولر بر کواچ و بید مکن **وای** اوزم **وای** اوزم **وای** اوزم **وای** اوزم  
 تور در لر **وای** اوزم **وای** اوزم **وای** اوزم **وای** اوزم **وای** اوزم **وای** اوزم  
 روی بخت فنانک روی بریم **وای** اوزم **وای** اوزم **وای** اوزم **وای** اوزم  
 تا بر صبح ایلدی ایش بود که نول در **وای** اوزم **وای** اوزم **وای** اوزم **وای** اوزم  
 انقباض مکن **وای** اوزم **وای** اوزم **وای** اوزم **وای** اوزم **وای** اوزم  
 مکن و طوق و مکن قاصد و شمر مکن **وای** اوزم **وای** اوزم **وای** اوزم  
**وای** اوزم **وای** اوزم **وای** اوزم **وای** اوزم **وای** اوزم **وای** اوزم  
 بختی کونی **وای** اوزم **وای** اوزم **وای** اوزم **وای** اوزم **وای** اوزم  
 بخت و فخور **وای** اوزم **وای** اوزم **وای** اوزم **وای** اوزم **وای** اوزم  
 بختی کونی **وای** اوزم **وای** اوزم **وای** اوزم **وای** اوزم **وای** اوزم  
 شرط در آردن الف و شمر و دیر و دنی **وای** اوزم **وای** اوزم **وای** اوزم  
 آردن فردوسی **وای** اوزم **وای** اوزم **وای** اوزم **وای** اوزم **وای** اوزم  
 اوزم طیبیه قانع فیازا دیلک مکن **وای** اوزم **وای** اوزم **وای** اوزم  
 آردن **وای** اوزم **وای** اوزم **وای** اوزم **وای** اوزم **وای** اوزم  
 قضیتد لیر دیلکری اوت کسور که اوزم **وای** اوزم **وای** اوزم **وای** اوزم

نول













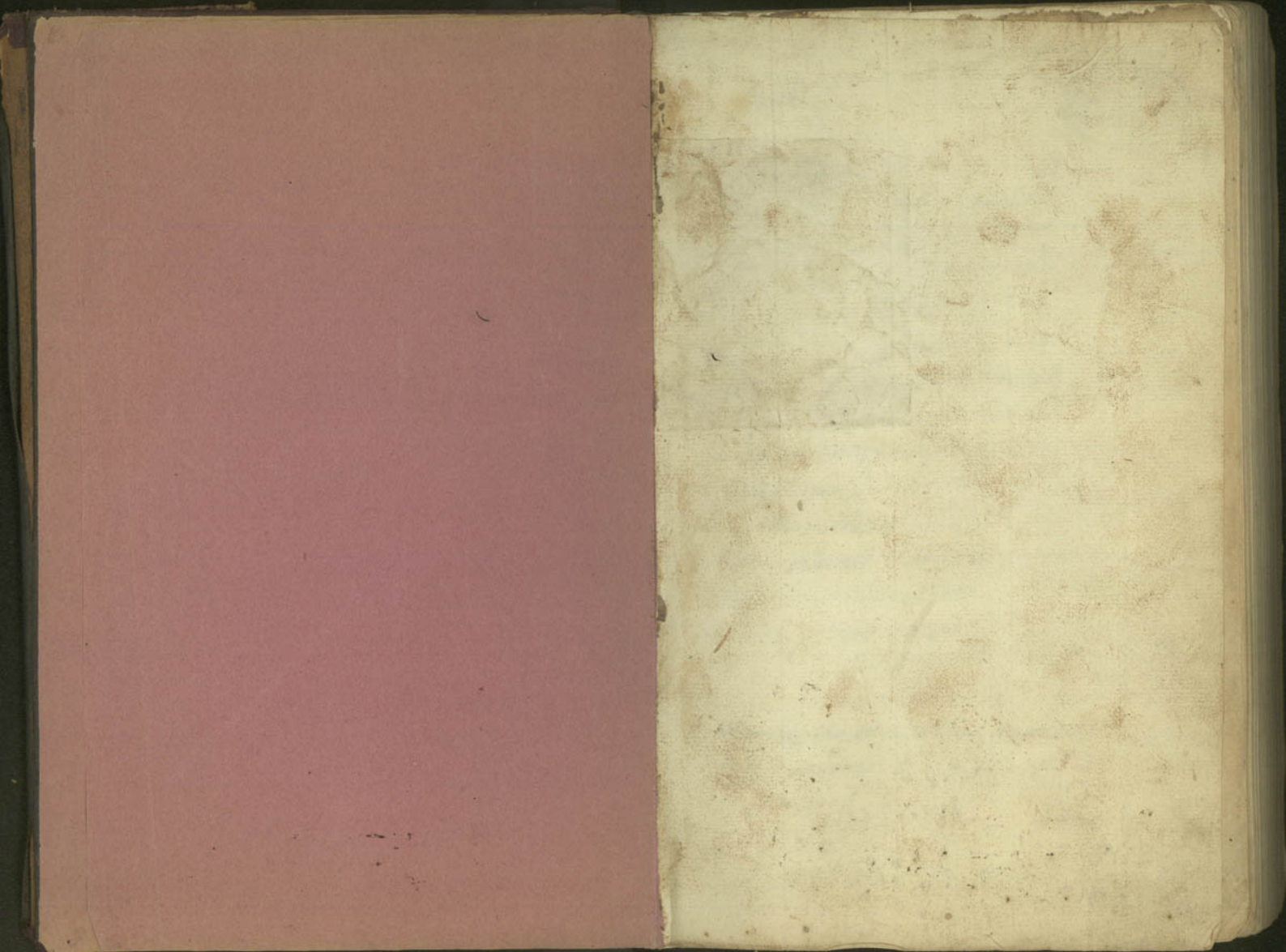














Leughati Halimi  
Dictionnaire persan  
ture  
400



